



آ، ا

آوند: لوله‌ی باریکی در ساقه‌ی گیاهان که آب و مواد غذایی را از ریشه به برگ و اندام‌های دیگر گیاه می‌رساند.

آویخت: آویزان کرد، آویزان شد

آویزان: آنچه از بالا به جایی محکم بسته شده است.

آیت: نشانه، علامت، دلیل

ابتکار: نوآوری، ابداع

ابرام: پافشاری کردن در کاری، اصرار

ابریشم: تاری بسیار نازک، محکم و سفید که کرم ابریشم به دور خود می‌تند و از آن برای تهیه‌ی پارچه استفاده می‌کنند.

ابلق: دورنگ، رنگ سفید همراه رنگی دیگر

ابلیس: شیطان، اهریمن

ابوالعجایب: پدر شگفتی‌ها، صاحب شگفتی‌ها

اتحاد: یکپارچگی، یکی شدن

اتفاق: رویداد، پیشامد، حادثه

اثاث: وسایل، ابزار

اثر: نشان، علامت

اجابت: پاسخ دادن، برآوردن، پذیرفتن

اجتماع: گروه، گرد هم آمدن، جمعی از دسته‌های انسانی

اجل: پایان زندگی، زمان مرگ

آزموده: آزمایش کرده، امتحان کرده، آزمایش شده

آسایش: راحتی

آسیاب: دستگاهی برای خرد کردن و آرد کردن گندم، جو و دانه‌های دیگر

آسیب: صدمه، زیان

آشتی: دوستی، پیوند دوباره بعد از رنجش

آشغال: زباله

آغاز: شروع هر چیز

آغوش: بغل، میان دو دست

آفاق: افق‌ها، جمع افق

آفرین: درود

آفرینش: آفریدن، خلقت، خلق، انشا

آلودگی: کثیفی

آلودگی صوتی: هر صدای بدی که انسان را آزار می‌دهد.

آماتور: غیرحرفه‌ای، نوکار

آماده: حاضر، مهیا

آموخت: یاد داد، یاد گرفت

آمیخته: مخلوط، درهم‌شده

آمیزش: نزدیکی، مجالست

آواز: صدا، بانگ، نغمه، سرود، آهنگ

آوخ: دریغ، افسوس، آخ

آب تنی: شست‌وشوی بدن در آب، شنا کردن

آبخوان: توده‌سنگ اشباع‌شده از آب که آب چاه‌ها و چشمه‌های پیرامون را تأمین می‌کند.

آبگیر: برکه

آتشگر: روشن‌کننده‌ی آتش، کسی که آتش را فروزان می‌کند.

آثار: جمع اثر؛ نشانه‌ها، علامت‌ها

آخور: اصطبل، طویله

آداب: روش‌ها، رسم‌ها

آذرخش: برق، صاعقه

آذرگشسب: به معنی آتش تند و تیز؛ نامی

در شاهنامه‌ی فردوسی که در اصل، اسم یکی از سه آتش مقدس بوده است، اما در شاهنامه به معنای آتش جهنده و کنایه از هر چیز مورد نیایش و ستایش آمده و نیز اسم یکی از پهلوانان است.

آراسته‌اند: آرایش کرده‌اند، زیبا و مرتب کرده‌اند

آرامش: آرام بودن، آسودگی

آرامگاه: قبر، مزار، محل آرامش

آرمید: استراحت کرد

آزار: اذیت

آزمند: حریص، طمّاع، طمعکار



اشباع: سیر گردانیدن، پر و بسیار	ازلی: همیشگی، بی آغاز	احادیث: جمع حدیث؛ سخنان پیامبران و امامان
اشتر: شتر	ازیرا: زیرا که، برای اینکه	احزان: جمع حزن؛ غم‌ها
اشتغال: مشغول شدن، به کاری پرداختن	اساس: پایه، بنیان	احسان: خوبی، نیکوکاری، بخشش، نیکی کردن
اشتیاق: رغبت بسیار، شوق و علاقه، آرزومندی، میل زیاد، شوق فراوان	استثمار: بهره بردن ناعادلانه از حاصل کار دیگران، بهره‌کشی، استفاده‌ی ناعادلانه‌ی کشورهای قوی از منابع اقتصادی کشورهای ضعیف	احسنت: آفرین
اشرف: گرامی‌تر، شریف‌تر	استتر: اسب، چهارپا	اختراع: پدید آوردن، درست کردن، ایجاد کردن
اشغال: جایی را به زور گرفتن	استعداد: آمادگی، ذوق و قریحه، توانایی	اخترشناس: ستاره‌شناس، منجم
اشکال: عیب، نقص، کمبود	استعمار: تسلط پیدا کردن کشوری قوی بر کشوری ضعیف	اختصاصی: مخصوص کردن، در نظر گرفتن کاری یا چیزی برای منظور خاصی
اصحاب: یاران و پیروان	استعمال: به کار بردن، استفاده کردن	اختلاط: آمیختن، مخلوط شدن، آمیختگی
اصله: واحد شمارش درختان	استقبال: به پیشواز کسی رفتن، پیشواز	اختلاف: تفاوت
اصیل: صاحب اصل و نسب	استقرار: برقرار کردن و ثابت کردن چیزی یا کسی در جایی مشخص	ادبار: بدبختی، نگون‌بختی
اضافه کردن: افزودن، زیاد کردن	استنباط: برداشت، درک	ادعا: تقاضا، توقع، مطالبه
اطاعت: پیروی	استنشاق: هوا را به بینی و ریه‌ی خود فرو بردن	اراده: خواست، میل، تصمیم
اطبا: جمع طبیب، پزشکان	استهزا: مسخره کردن، ریشخند کردن	ارباب: مالک، شخص بزرگ، کسی که در زمان قدیم قدرت، زمین و سرمایه‌ای داشت.
اطراف: دور و بر	استوار: محکم، سخت، پایدار، پابرجا	ارتعاش: لرزش
اطفال: جمع طفل؛ کودکان، خردسالان	اسرا: جمع اسیر؛ اسیران	ارتقا: پیشرفت، ترقی، به پایه‌ی بالاتر رسیدن
اطلاعات: خبرها، آگاهی‌ها	اسرار: جمع سرّ؛ رازها، سرها	ارث: مالی که از شخصی مرده باقی می‌ماند.
اطلاق: به کار بردن واژه در معنایی خاص	اسطوره: قصه‌ها و حکایت‌های بازمانده از دوران باستان درباره‌ی خدایان، قهرمانان و به وجود آمدن اشیا و حوادث	ارجمند: بزرگوار، عزیز، گرامی
اظهار: بیان کردن، بر زبان آوردن	اسلمیمی: نوعی نقاشی از طرح‌های اساسی هنرهای تزئینی ایرانی	ارچه: اگرچه
اعانت: کمک، یاری	اسوه: پیشوا، پیشرو، الگو، سرمشق	ارزن: دانه‌ی ریز و براق خوراکی که غذای بعضی پرندگان است.
اعتبار: آبرو، ارزش، قدر	اشارت: اشاره، نشان دادن	ارغوانی: رنگ قرمز مایل به بنفش
اعتدال: میانه‌روی، حد وسط	اشاعه: فاش کردن، آشکارا کردن، پراکنده ساختن، رواج دادن	ارگانسیم: مجموع اجزا یا اعضای که جسم یک موجود زنده را تشکیل می‌دهد.
اعتراض کرد: ایراد گرفت		ارگانیک: اندامی، عضوی، مربوط به اندام
اعتماد: اطمینان به کسی یا به چیزی داشتن، باور، ایمان، عقیده		ارمغان: هدیه، سوغات
اعجاب‌انگیز: مایه‌ی تعجب		از پس: از پشت
اعصار: جمع عصر؛ دوران‌ها، روزگاران		
اعما: نابینا، کور کردن		





اعیان: بزرگان، اشراف	المی: غمی، رنجی	انیس: همدم، هم‌نشین
اغیار: بیگانگان، دیگران	امان: ایمنی، آرامش، اطمینان	اوایل: جمع اول؛ ابتدا
افاده: تکبر، خودبینی	امپراتور: پادشاه نیرومندی که بر سرزمین‌ها و قلمروهای وسیعی سلطنت می‌کرد.	اوراق: جمع ورق؛ اجزای چیزی، پاره‌ها
افتخار: سربلندی	امپریالیسم: نظام سرمایه‌داری و استعمارطلبی	اوراق‌فروشی: مکانی که در آن، پاره‌های اتومبیل یا وسایل دیگر فروخته می‌شود.
افتخارآفرین: کاری که باعث سربلندی می‌شود.	امرا: جمع امیر؛ امیران، فرمانروایان	اوضاع: شرایط، وضعیت
افتکار: فکر کردن، تخیل	انباشته: پرشده	اولی: سزاوارتر، بهتر
افراط: زیاده‌روی	انبوه: بسیار، زیاد، فراوان	اولی‌البصار: صاحبان بصر، خردمندان
افزوده: اضافه‌شده	انتخاب: گزینش	اهالی: ساکنان، مردم
افزون: بیش، بیشتر، زیاد، بسیار	انتظار: چشم به راه بودن، امید داشتن، شکیبایی، صبر	اهتزاز: جنبیدن و تکان خوردن چیزی در جای خودش (مثل تکان خوردن پرچم و شاخه‌ی درخت)
افق: کنار آسمان، اطراف آسمان، کناره، کرانه‌ی آسمان، خطی که به نظر می‌رسد در محل تقاطع زمین و آسمان وجود دارد.	انجب: ارجمندتر، شریف‌تر، نجیب‌تر	اهدا: بخشیدن، عطا کردن
افکند: انداخت، پرت کرد	انجم: جمع نجم؛ ستارگان	اهریمن: دشمن، شیطان، کسی که منش پلیدی دارد.
افلاک: جمع فلک؛ آسمان‌ها، سپهرها	اندر: در	اهورایی: ایزدی، خدایی، ربانی، یزدانی
اقامت: در جایی ماندن	اندرز: پند، نصیحت	ایثار: دیگری را بر خود ترجیح دادن، گذشت کردن از حق خود، از خودگذشتگی
اقتباس: گرفتن، اخذ کردن، آوردن آیه‌ای یا حدیثی در نظم و نثر	اندررون: درون، داخل	ایجاد کردن: پدید آوردن، به وجود آوردن، ساختن
اقتدار: قدرت، سلطه، توانایی	اندک‌اندک: کم‌کم، آهسته‌آهسته	ایستا: بی‌حرکت، راکد، ساکن، متوقف
اقدام: کهنه‌تر، قدیمی‌تر	اندوختن: جمع کردن، پس‌انداز کردن، ذخیره کردن	
اکسیژن: گازی در هوا که برای زنده ماندن موجودات زنده لازم است.	اندوه: ناراحتی، غم، غصه	
اکزیستانسیالیسم: اصالت وجود؛ مکتبی که معتقد است آدمی بدون بستگی به جایی با خود و محیطش می‌تواند خویشتن خویش را بسازد.	اندوه‌بار: غمبار، ناراحت‌کننده	
التفات: توجه داشتن، متوجه بودن	اندوهگین: غمگین، غصه‌دار، سوگوار	
التماس‌کنان: اصرارکنان، درخواست‌کنان	انس: دوستی، رفاقت، الفت	با خاک یکسان کرد: همه‌چیز را نابود کرد، از بین برد.
الفت: دوستی، انس، خو گرفتن	انسداد: بسته شدن، گرفتگی	
الکن: کسی که زبانش هنگام صحبت، گیر می‌کند.	ان‌شاءالله: اگر خدا خواهد، اگر ایزد بخواهد	باب: بخش، گونه، قسمت، هر بخشی از کتاب
	انشعاب: جدایی، شاخه، شعبه	باختر: مغرب، مقابل خاور (مشرق)
	انضمام: پیوست، پیوستگی، ضمیمه	باد مهرگان: باد پاییزی
	انقراض: وازگونی، انهدام، زوال، نابودی، انحطاط	باز: دوباره، از نو
	انکسار: شکستگی، فروتنی	بازدید: دیدار کردن از جایی



بازرگان: تاجر	برافراشته: بالا برده، پرچمی که بالا برده شده	بساط: وسایل مورد نیاز برای کاری
بازگو کردن: سخنی را دوباره گفتن، بیان کردن	باشد، بالا گرفته شده	بسپار: واگذار کن، بده
بازگونه: واژگون، وارونه	براق: درخشنده	بستاید: ستایش کند
باستانی: کهن، بسیار قدیمی	بژان: دارای خاصیت یا توانایی بریدن، بژنده، تیز	بستد: گرفت
باشتاب: باعجله	برانگیزد: به پا کند، به جنبش در آورد.	بشتافت: شتابان رفت، تند رفت
باطل: بی فایده، بی اثر	برانی: دور کنی، طرد کنی	بصر: بینایی، روشنی دیده، دیدن
باعث: دلیل، سبب	بژبود: ربود، برد، دزدید	بطلت: بیکاری، معطل بودن
بالاخص: مخصوصاً	برجسته: ممتاز، عالی	بعثی: نیروهای ارتش عراق در زمان صدام
بالآخره: سرانجام، عاقبت	برخاست: بلند شد	بقا: همیشگی، جاودانگی
بالین: رختخواب، بستر، آنچه هنگام خواب زیر سر می گذارند.	بردباری: تحمل، صبر	بکوشند: کوشش کنند، تلاش کنند
بام: بالای ساختمان، پشت بام	برزگر: کشاورز	بگشود: باز کرد، گشود
بامداد: صبح زود، اول صبح	برق: صاعقه، درخشش نور	بلع: بلعیدن، فرو بردن، قورت دادن
باور: اعتقاد، ایمان	برکت: فراوانی و بسیاری	بلم: زورق، قایق
بتر: بدتر	برکه: گودی کوچک و کم عمقی از زمین که در آن آب جمع شده باشد؛ آبگیر	بلند آوازه: مشهور، معروف
بحث: گفت و گو	برگرفت: برداشت، گرفت	بلور: نوعی شیشه‌ی شفاف که برای ساخت ظرف به کار می رود.
بحر: دریا	برگزیده شدن: انتخاب شدن	بن: بوته، ریشه، درخت، بخش پایانی
بخشایش: بخشش و لطف	برنا: جوان	بند: طناب، ریسمان، تسمه
بخل: حسد، رشک	برهان: دلیل، علت	بنده پروری: رفتار دوستانه داشتن، مهربانی و لطف کردن
بخیل: خسیس	برهنه: بدون پوشش	بنیاد: اساس، پایه
بدرقه: همراهی مهمان یا مسافر برای روانه کردن او به مقصد	برودت: سرما	بنیان نهاد: پایه گذاری کرد، بنا کرد، تأسیس کرد
بذر: اندام کوچک گیاه که گیاه جدید از آن می روید؛ دانه	برومند: قوی، رشید	بو تولیسم: مسمومیت غذایی به دلیل خوردن غذای آلوده
بر: خشکی، ساحل	بری: بی گناه، پاک، دور	بژود: باشد، هست
بر سان شید: به مانند خورشید، مانند آفتاب (سان: مثل و مانند / شید: خورشید، آفتاب)	بریان: برشته، کباب شده و پخته شده	بوران: طوفان، کولاک
برازنده: مناسب، شایسته	بژآز: پارچه فروش	بورزد: ورزش کند، ورزیده شود
	بزرگ همت تر: با گذشت تر و بخشنده تر	بوریا: حصیر، قالی
	بزم: مجلس شادی	
	بس: بسیار، خیلی، فراوان	





پاداش: جزای نیکي	بی باکانه: شجاعانه، بدون بیم و هراس	بوم: زادگاه، سرزمین، زیستگاه
پار: سال گذشته	بی برگ: محتاج، بینوا	بوم‌وبر: سرزمین، آب‌وخاک
پارسا: پرهیزگار، پاک‌دامن	بی پروا: شجاع، دلیر	به بار آمدن: میوه دادن، نتیجه دادن
پارسی: فارسی، ایرانی، زبان فارسی	بی تاب: بی‌قرار، ناآرام	به جان خرید: پذیرفت، با جان و دل قبول کرد
پاره‌ای: بخشی، تکه‌ای، قسمتی	بی توشه: بدون غذا، بی‌قدرت	به حاجتی: برای کاری
پاسبانی: نگهبانی، پاسداری، مراقبت	بی حرمتی: بی‌احترامی	به ستوه آمده‌ام: خسته شده‌ام، آزرده شده‌ام.
پاکزاد: از نژاد و نسل پاک	بیخ: بن، ته، ریشه	به مثابه‌ی: مانند
پای پوش: کفش	بی خیال: خونسرد، بیش از حد آرام	به نرمی: به آرامی، آهسته
پایداری: ایستادگی، پافشاری، مقاومت	بیداد: ستم، ظلم	بهانه: عذر بیجا، دستاویز
پای کوبی: شادی کردن	بی درنگ: فوری، بدون تأخیر، بی‌توقف	بهبودی: تندرستی و سلامت، خرمی و سالم بودن، بهتر شدن حال بیمار
پایندگی: پابرجا بودن، همیشگی، جاودانگی	بیرق: پرچم، علم	بهت: حالتی همراه با حیرت و بی‌حرکتی در اثر اتفاقی
پاینده: پایدار، جاوید	بی رمق: ضعیف، بی‌حال	بهتان: تهمت، به دروغ چیزی را به کسی نسبت دادن
پدیدار: آشکارکننده	بیشه: جنگل کوچک، جنگل	بهره رساندن: فایده داشتن، مفید بودن، سود رساندن به
پذیرفت: قبول کرد، به عهده گرفت	بی صبرانه: زود، با بی‌طاقتی، با اشتیاق بسیار، ناآرام	بهره گیرند: به کار بگیرند، سود ببرند، استفاده کنند
پژان: در حال پریدن، در حال پرواز	بی طاقت: بی‌صبر، بی‌تحمل، بی‌تاب	بهره‌وری: سودبرندگی، استفاده، انتفاع، بهره‌جویی
پر آوازه: مشهور، معروف	بی قراری: بی‌تاب، ناآرامی	بهره‌وری: نیک‌بختی، خرمی، خوش‌بختی
پر بار: پرثمره، پر میوه	بیکران: بی‌پایان، بی‌مرز، بسیار گسترده	بهشت برین: بهشت بالایی
پر تو: روشنایی، درخشش نور	بی گمان: بدون شک و تردید	بهل: رها کن، بگذار
پر توافشانی: درخشیدن، منعکس کردن نور	بیمناک: وحشت‌زده، نگران	بیابند: پیدا کنند
پر توان: پرنیرو، توانا، پر قدرت	بیندوزم: نگهداری کنم، انبار کنم، ذخیره کنم	بیاموزم: یاد بگیرم، فرا بگیرم
پر چانه: پر حرف، پرگو، حراف، روده‌دراز، وژاج	بیندیشد: فکر کند	بی انتها: پهناور و بزرگ، بی‌پایان
پر چین: حصار، خار بست	بی نظیر: بی‌مانند، بی‌همتا	بی آزارت: بی‌آزار تو، بدون زحمت دادن به تو
پر خاش: درشتی، ستیزه‌جویی	بی وقفه: بی‌درنگ، بدون توقف، پشت‌سرهم	بی باروبر: بی‌ثمر، بی‌حاصل، بیهوده
پر شکوه: چشمگیر، زیبا و با عظمت	بیولوژی: زیست‌شناسی	
پر شور: پرحرارت، باهیجان	بیهودگی: بی‌فایده بودن	
پر فریب: بسیار حيله‌گر، نیرنگ‌باز		
پر مهر: دوست‌داشتنی، گرم و دلنشین		
پر نیان: پارچه‌ی حریر، حریر چینی که نقش‌های بسیار دارد.		



پرهیز کردن: دوری کردن، خودداری کردن از انجام دادن کاری	پیرایه: آنچه سبب زیبایی چیزی شود، ابزار آراستن، زینت و زیور	تاقچه: برآمدگی یا فرورفتگی در دیوار اتاق برای گذاشتن چیزها روی آن
پروردن: پرورش دادن	پیشامد: اتفاق، حادثه	تالاب: جایی که آب در آن جمع شود و بماند؛ آبگیر، برکه
پروسه: فرایند	پیشاهنگ: پرچمدار، پیشتاز، پیشرو، متقدم	تالار: اتاق بزرگی که در مهمانی‌ها و جشن‌ها از آن استفاده می‌کنند.
پرشان: آشفته، سرگشته، مضطرب	پیشتاز: جلوتر از دیگران	تانک: خودروی بزرگ و سنگین جنگی که مسلسل و توپ دارد و به کمک زنجیرهایی در زیر آن، قادر به حرکت در مکان‌های مختلف است.
پژمرده: خشک، بی‌طراوت، پلاسیده	پیشروی: به جلو رفتن، به پیش رفتن	تاول: برآمدگی روی پوست
پس افکند: پس انداز، اندوخته	پیشنهاد: نظر، رأی، طرح	تأخیر: عقب انداختن، درنگ کردن
پست مدرنیسم: پسانوگرایی، مکتبی که فاقد سلسله‌مراتب مرکزی و دربرگیرنده‌ی پیچیدگی مفرط، تناقض، ایهام، تنوع و عدم انسجام درونی است.	پیش‌ه: کار، حرفه، شغل	تأسیس کردن: بنا کردن، بنیاد نهادن، پایه‌گذاری کردن
پشتکار: تلاش برای انجام دادن کاری، با علاقه کاری را پیگیری کردن	پیشین: گذشته، قبلی، مربوط به گذشته	تأکید کرد: پافشاری کرد، ضروری دانست، سخن را با دلیل و اصرار ثابت کرد
پشته: تپه، توده	پیغام: پیام	تألیف: نوشتن کتاب یا رساله، گردآوری، نوشتن کتاب یا جزوه
پشتیبان: پشتیبان	پیل: فیل	تأمل کردن: اندیشیدن
پشیمان: نادم؛ ناراحت از انجام دادن یا ندادن کاری	پیل‌ور: کاسب یا دوره‌گرد که اجناسی ریز می‌فروشد.	تبار: آل، خاندان، خانواده، دودمان، نسب
پند: اندرز، نصیحت	پیمان: قراری بین دو یا چند نفر برای انجام کاری؛ عهد	تبرک: مبارک بودن
پوشش: لباس، هر چیزی که روی چیز دیگر را بپوشاند.	پیمانکار: کسی که انجام دادن کاری را در قبال مبلغ معینی پول تعهد کند.	تبعات: پیامدها، عواقب، نتایج
پولادین: ساخته شده از فولاد، بسیار محکم، نیرومند	پیمودن: طی کردن، پشت‌سر گذاشتن	تبعه: پیرو، شهروند
پونه‌ی وحشی: نوعی گیاه، سبزی خوش‌بو مثل نعناع	پینه‌توز: کفشدوز	تبعید: دور کردن، بیرون کردن، راندن، طرد
پویه: حرکت	پیوسته: پی‌درپی، به دنبال هم	تبعیض: حق‌کشی، فرق قائل شدن به ناحق
پهلوان: دلیر، شجاع، نیرومند	پیوند: ارتباط، پیوستن	تبیین: اظهار، بیان، توصیف، توضیح
پهن: گسترده، مسطح، پهناور	تاب: طاقت، تحمل	تپش: تپیدن، جنبش، حرکت
پهناور: دارای وسعت و مساحت زیاد، گسترده	تابناک: روشن و درخشنده	تپید: جنبید، حرکت کرد، بی‌قرار شد
پهنه: میدان، سطح	تاخت: حمله کرد، هجوم آورد	تجارت: بازرگانی کردن، دادوستد، معامله
پی‌درپی: پشت‌سرهم، پیوسته	تازان: باسرعت، پرشتاب	تجلی: پیدا شدن
	تاز یانه: رشته‌ای از چرم که برای راندن چهارپایان به کار می‌رود.	





تحسین: آفرین گفتن، نیکو شمردن، تشویق کردن، ستودن، تمجید کردن	ترجیح دادن: برگزیدن، کسی یا چیزی را بر دیگران برتری دادن	تفریح: گردش و تفریح
تحسین آمیز: آمیخته به ستایش و آفرین گفتن، همراه با تعریف و تمجید	تردید: دودلی، شک	تفریط: کوتاهی، ولخرجی
تحصیل: آموختن، یاد گرفتن	ترسیم: نقش کردن، نشان گذاشتن	تفنگچی: آنکه با تفنگ می‌جنگد یا نگهبانی می‌دهد.
تحفه: هدیه، چیز نفیس	ترغیب: ترشح، سرایت، نشت، نشر، تراویدن	تقریر: شرح کردن، بیان کردن
تحقیق: به حقیقت پیوستن، درست شدن	ترقه: نوعی بمب دست‌ساز کوچک	تقصیر: کوتاهی در انجام دادن وظیفه
تحقیر: خوار کردن، کوچک شمردن	ترک بگویند: رها کنند، ترک کنند	تکلف: تشریفات، رنج، سرسنگینی، به خود رنج دادن، خودنمایی کردن
تحقیق: تلاش برای یافتن پاسخ دقیق و حل مسئله، پرس‌وجو، بررسی کردن، مطالعه دقیق	ترنم: سرود، خواندن نیکو	تل: تپه، پشته
تحمل: قبول کردن چیزی با رنج و سختی، صبر، شکیبایی	ترزین: زینت دادن، آرایش دادن، آراستن، آرایش	تلاؤ: درخشش، بازتاب نور
تحمیل: مجبورسازی، واداشتنی	تسخیرناپذیر: مکان یا چیزی که به آسانی نتوان آن را به دست آورد، مکان یا چیزی که دسترسی به آن دشوار است.	تلخیص: خلاصه، چکیده
تحول: تغییر یافتن، دگرگون شدن	تسلّی: آرامش دادن، کاستن از اندوه کسی	تلطف: مهربانی، خوش رفتاری
تحویل دادن: سپردن، چیزی را به کسی دادن	تشعشع: تابش، پرتوافشانی، پرتوافکنی، درخشندگی	تلف کردن: نابود کردن، تباہ کردن
تحیر: حالتی که شخصی نمی‌داند چه کند، سرگستگی	تشکجه: تشک کوچک	تلفیق: با هم آوردن، مرتب کردن، در هم آمیختن
تخت جمشید: نام مکانی باستانی در اطراف شیراز	تصور: چیزی را در ذهن مجسم ساختن، اندیشه، گمان، خیال	تمام‌عقلی: کسی که عقلش کامل است.
تداعی: به خاطر آوردن چیزی به سبب شباهت یا تضادی که با چیز دیگر دارد.	تعال: برابر، با هم برابر شدن	تمثیل: آوردن داستان یا حدیث یا شعر در لابه‌لای سخن
تداوم: ادامه داشتن	تعالی: بلندمرتبه، برتر	تمجید: آفرین، تحسین، تعریف، ثنا، ستایش، مدح
تدبیر: اندیشیدن به منظور پیدا کردن راه‌حلی برای مشکلی یا مسئله‌ای یا انجام دادن درست کارها؛ چاره‌اندیشی	تعبیرکننده: کسی که چیزی را شرح و توضیح می‌دهد، تفسیرکننده، گزارش‌کننده.	تمدن: مجموعه‌ی دستاوردهای مادی و معنوی بشر در یک کشور یا منطقه، پیشرفت در علم و هنر
تدوین: نوشتن، گرد آوردن، فراهم آوردن چیزی (شعر و نثر و...)، تألیف کردن، گردآوری	تعجب آور: شگفت‌انگیز، حیرت‌آور	تناور: تنومند، درشت‌پیکر، دارای ساقه‌ی بزرگ و قوی
ترانه: قطعه‌ی کوتاه خواندنی همراه با سازهای موسیقی	تعلق خاطر: علاقه و دلبستگی فکری	تندخوبی: خشمگین شدن، غضب کردن
ترت: خاک، خاک مزار	تعطل: اهمال، بهانه‌جویی، تأخیر، درنگ، سستی، طفره	تندر: بانگ رعد، برق، صاعقه
	تعمیم: فراگیر کردن، عمومیت دادن	تنزل: تخفیف، کاهش، نزول، فرود آمدن، پایین آمدن
	تفأل: فال نیک زدن	تنگ: پارچ سفالی یا شیشه‌ای که در آن آب یا نوشیدنی‌های دیگر می‌ریزند.
	تفته: داغ، گداخته، گرم	



نوع: گوناگون

تنی چند: چند تن

توان: نیرو، زور، قدرت

توبره: کیسه‌ی بزرگ و گشاد

توبیخ: تنبیه، گوشمالی، مجازات، سرزنش، شتمات

توپوگرافی: نقشه‌برداری از موقعیت طبیعی

توده: تپه و پشته، جمع کردن

توران: نژادی ایرانی در منطقه‌ی آسیای میانه، نام سرزمینی در آن سوی مرزهای شمال و شرق ایران کهن.

توش: تاب و توان، نیرو، طاقت

توشه: خوراک اندک یا خوراک برای مدت معینی؛ آذوقه‌ی سفر

توصیف: بیان کردن ویژگی‌ها و نشانه‌های چیزی یا کسی

توضیح: روشن کردن مطلب، آشکار کردن

توفیق: موفقیت، کامیابی

توقع: چشمداشت، انتظار

تهی: خالی، پوچ

تیره: تاریک، سیاه

تیره‌دل: بداندیش، سیاه‌دل، نامهربان، سنگ‌دل

تیزبال: سریع، تیز پرواز

تیشه: ابزار آهنی نجاران و سنگ‌تراشان

تیغه: هر چیز که مانند تیغ باشد؛ لبه‌ی بُرنده‌ی شمشیر، چاقو

تیمار: غمخواری، پرستاری، دلسوزی

تیه: بیابان خشک و بی‌آب و علف

ث

جبرئیل: فرشته‌ی وحی

جبل: کوه

جدیت: تلاش و کوشش بسیار در انجام دادن کاری

جذاب: زیبا، دلپذیر، دوست‌داشتنی

جذب: چیزی را به سوی خود کشیدن، کشش، ربایش

جست: جهید، پرید

جفا: ستم، ظلم، بیداد

جگوار: پستانداری گوشت‌خوار از تیره‌ی گربه‌سانان دارای جثه‌ای درشت‌تر از پلنگ.

جلا دادن: شفاف و پاکیزه کردن، صاف و براق کردن

جلال: عظمت و شکوه، بزرگی، بلندپایگی

جلب نظر کردن: نگاه کسی را به سوی خود کشاندن، جلب توجه کردن

جلوگیری: مانع شدن، منع کردن، پیشگیری

جلوه: خودنمایی، زیبایی

جلیل: باشکوه، بلندمرتبه، بزرگ

جمال: زیبایی

جنان: جمع جنت؛ بهشت‌ها

جنبش: حرکت، تکان

جنب‌وجوش: تلاش و فعالیت بسیار، هیجان، جنبش

جنگ تحمیلی: جنگی است که در آن

حکومت صدام از کشور عراق به مدت هشت سال به میهن عزیزمان ایران حمله کرد ولی در پایان بر اثر ایستادگی جوانان دلیر سرزمین ما، ناگزیر به عقب‌نشینی شد. این جنگ از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷ ادامه داشت.

ثابت: پابرجا، استوار

ثبت: نوشتن

ثبت نام: نوشتن اسم، نام‌نویسی

ثری: خاک، زمین

ثقیل: سنگین

ثمر: میوه‌ی درخت، بر و بار

ثمره: میوه، نتیجه

ثنا: ستایش، ستودن

ثواب: کار خوب و پسندیده

ج

جاذبه: گیرایی، توجه و علاقه‌ی دیگران را به خود جلب کردن

جارچیان: کسانی که در روزگار گذشته خبرهای مهم را با صدای بلند به اطلاع مردم می‌رساندند.

جالیز: کشتزار، مزرعه

جامه: لباس، پوشاک، تن‌پوش، رخت

جان‌فزای: آسایش بخشیدن به روح، نشاط‌آور بودن

جان‌فشانی: فدا کردن جان

جانی: صمیمی، عزیز، گرمی، یکرنگ، تبهکار، جنایتکار

جاهل: ناآگاه، بی‌اطلاع، نادان، بی‌خبر

جاودانه: همیشه و جاوید، چیزی که تا ابد بماند

جاودانی: ابدی، همیشگی، دائمی

جاویدان: همیشگی، ابدی





جنون: دیوانگی

چراخور: چراگاه، سبزه‌زار، مرتع، مرغزار

حبس: زندان، بازداشت

جوار: همسایگی

چست: چابک، تند و تیز، چالاک

حبه: تکه و قطعه‌ای کوچک از هر چیزی

جوامع: جمع جامعه؛ جامعه‌ها

چشم‌نواز: زیبا و جالب، فشنگ

حتمی: قطعی

جوانمردی: سخاوت، بخشندگی، بخشندگی، مردانگی

چشمه: جایی که آب از زیر زمین بیرون می‌آید.

حجره: دکه، غرفه، مغازه، کلبه، اتاق

جوایز: جایزه‌ها

چوب‌دستی: عصا، چوبی که در دست می‌گیرند.

حدس زدم: گمان کردم، پنداشتم، فکر کردم

جور: ستم، ظلم، ستم کردن

چون کنم: چه کار کنم، چگونه عمل کنم

حدیث: مطلب، سخن نو، ماجرا

جوړواجوړ: گوناگون، مختلف

چهر: روی، صورت

حرص: میل شدید

چهره: رخ، صورت، روی

حرفه: پیشه، کار شغل

جوز: گردو

چیرگی: برتری، چیره شدن، تسلط، پیروزی

حرفه‌ای: کسی که در کاری مهارت دارد، انجام کار در حد خیلی خوب و دقیق، عالی

جوی: گذرگاه باریکی که آب از آن می‌گذرد، پیدا کن، بیاب

چیره: پیروز

حرمت: آبرو، احترام

چیره‌زبانی: سخنرانی، زبان‌آوری

جويا: جست‌وجوگر، جوینده

چیره‌دست: هنرمند، ماهر، زبردست، استاد

حربص: طمع‌کار

جویبار: جوی بزرگی که از جوی‌های کوچک تشکیل شده باشد.

چینه: نوعی دیوار گلی

حریق: آتش‌سوزی

حسرت: اندوه، پشیمانی و افسوس، احساس ناراحتی و پشیمانی برای از دست دادن چیزی

ح

جهان‌افروز: روشن‌کننده‌ی جهان

حاتم طای: شخصی که به بخشندگی شهرت داشت.

جهاندیده: کسی که بسیار سفر کرده و بیشتر شهرهای دنیا را دیده و تجربه اندوخته

حسرت خوردن: آه و افسوس کردن، حسرت کشیدن

جهل: نادانی

حصار: پناهگاه، دیوار

حاجت: نیازمندی، نیاز، احتیاج

جهیدن: پریدن

حصیر: نوعی فرش یا گستردنی که از نی یا گیاه دیگری بافته می‌شد.

حادثه: پیشامد، تازه، واقعه، رویداد

چ

حاشیه: کناره، گوشه

چابک: به‌سرعت حرکت‌کننده، تیزپا و سریع، چالاک

حطام: مال اندک، ثروت، دارایی

حاصل: نتیجه، سود

حاصل‌کرد: به دست آورد، کسب کرد

حفظ: نگهبانی، نگهداری

حاضر: آماده، آنکه غایب نیست

چار: شکل گفتاری چهار

حق‌باوران: کسانی که به حق و حقیقت باور دارند، دین‌داران، خداشناسان

حاکم: فرمانروا، رئیس حکومت

چارک: یک‌چهارم هر چیز، ربع یک من، معادل ۷۵ گرم

حالیا: اکنون، حالا، اینک

حق‌گزار: قدردان، شکرگزار، آنکه قدر و ارزش محبت و نیکی دیگران را می‌داند.

حامی: نگهبان، پشتیبان

چاره: تدبیر، راه‌حل، تدبیر، علاج، درمان

حقه: ظرف کوچک

حب‌الوطن: میهن‌دوستی، دوست داشتن وطن

چاک‌چاک: پاره‌پاره

حک: خراشیدن، تراشیدن

چالاک: دارای سرعت و مهارت در عمل





حکایت: سخن کوتاهی که پند و اندرز را بیان می‌کند، داستان، سرگذشت

حکما: جمع حکیم؛ دانشمندان، فیلسوفان

حکمت: دانش، علم و معرفت

حکیم: دانشمند، فیلسوف، طبیب، انسان دانا و خردمند

حلو: نوعی خوراکی که به وسیله‌ی آرد و روغن و شکر تهیه می‌شود.

حماسه: کاری افتخارآفرین از سر شجاعت یا مهارت

حمد: ستایش، شکرگزاری، ستودن

حمله: هجوم، یورش، تاختن

حوادث: جمع حادثه؛ رویدادها، پیشامدها

حواس: جمع حس؛ یکی از توانایی‌های انسان که با کمک آن، چیزها را درمی‌یابد.

حوالی: اطراف

حوض: جایی برای نگهداری آب

حول و حوش: اطراف، گرداگرد، دور و بر

حومه: اطراف

حی داور: خداوند، پروردگار

حیات: زندگی

حیثیت: ارزش و اعتبار

حیرت: شگفتی، تعجب، سرگردانی

حیرت‌زده: سرگشته، متعجب

حیرت‌آور: شگفت‌انگیز، تعجب‌آور، چیزی که باعث شگفتی شود.

حیلت‌ساز: حيله‌گر، مکار

خارکن: کسی که کارش کندن خار است.

خاستگاه: مبدأ، سرچشمه، منشأ

خاشاک: ساقه‌ی علف و ریزه‌های باریک خار و چوب که با خاک آمیخته باشد.

خاص: ویژه، مخصوص

خاطر: آنچه از دل گذرد، اندیشه، ذهن، حافظه، یاد، خیال

خاکدان: دنیای خاکی، این جهان

خاکیان: اهل خاک، مردم، انسان‌ها

خالق: آفریننده، به‌وجودآورنده

خام: بیهوده، ناپخته و نسنجیده

خامش: مخفف خاموش

خان: مرحله (مثل هفت‌خان رستم)

خانمان‌سوز: ویرانگر، ازبین‌برنده‌ی خانه و کاشانه

خاور: مشرق، مقابل باختر

خاوران: مشرق، محل درخشش خورشید

(مهر خاوران: خورشید درخشان که از شرق طلوع می‌کند.)

خباز: نان‌پز، نانوا

ختام: پایان، آخر

خجسته: فرخنده، مبارک

خجول: خجالتی، با شرم و خجالت

خدام: خدمت‌گزاران، خدمت‌کاران

خراز: کسی که مهره و آینه و گردن‌بند و مانند آن می‌فروشد.

خراشی: اثری که از کشیده شدن یک جسم نوک‌تیز بر روی چوب یا پوست باقی می‌ماند.

خرد: کم‌سن‌وسال، کودک

خردمند: عاقل، دارای قدرت اندیشه

خرسند: شادمان، خوشحال

خرم: شاداب، سرسبز و باطراوت، خوشحال، شادمان

خرمن: محصول دروشده، مقدار زیادی از هر چیز

خرناسه: خرخر کردن، صدای بعضی حیوانات به هنگام حمله

خورار: یک بار خر، مقدار زیاد، سیصد کیلو

خروش: غوغا، فریاد، نعره، نفیر، هیاهو

خروشان: پرسروصدا، بانگ و فریاد

خریف: پاییز

خزانه: جایی که در آن پول و اشیای گران‌بها یا کمیاب نگهداری می‌شود.

خزف: سفال، هر چیز گلی که در آتش پخته شده باشد.

خس: خار و خاشاک، پست، حقیر

خشت: نوعی مصالح ساختمانی که از خاک رس یا کاهگل به دست می‌آید و به شکل مکعب مستطیل است.

خشن: جدی و سخت‌گیر

خشنود: راضی، خوشحال، شادمان

خصلت: خو، ویژگی، عادت

خصوصی: ویژه، شخصی

خصومت: دشمنی، کینه، عداوت

خضاب: رنگ کردن، رنگ حنا که بر سر و ریش می‌گذارند.

خطاب: رویاروی با کسی سخن گفتن، کسی را طرف صحبت قرار دادن، سخنی که به کسی بگویند و پاسخ بشنوند.

خ

خارا: نوعی سنگ سخت



خطاکار: کسی که کار نادرستی انجام داد، گناهکار

خطرناک: پرخطر، هولناک

خطه: سرزمین

خفت آمیز: تحقیرآمیز، خفت، خواری، تحقیر

خفته: خوابیده، به خواب رفته

خلاص: نجات، رهایی، آزادی

خلال: چوب باریک که لای چیزی بگذرانند.

خلف: نسل، گروهی که پس از گروهی دیگر می آیند.

خلق: آفریده، مردم

خلق: خوی و منش

خلق و خوی: اخلاق و رفتار

خلل: سوراخها، منقدها

خلیج: پیشرفتگی نسبتاً وسیع آب در خشکی

خلیفه: جانشین، نماینده، حاکم

خم کمند: گره و پیچ طناب

خنده رو: شاد، کسی که خنده به لب دارد.

خواب گزار: کسی که خواب دیگران را توضیح می دهد و آن را تعبیر می کند.

خواجه: صاحب، بزرگ، سرور، تاجر

خوار: پست و حقیر

خواستار: خواهان، درخواست کننده

خواه... خواه...: بیان دو حالت مساوی، بیان برابری دو یا چند چیز

خودرو: ماشین

خودکامه: خودرأی، خودسر، لجوج، مستبد

خور و خواب: خوردن و خوابیدن

خورجین: دو کیسه از جنس گلیم و متصل به هم که روی چهارپایان یا ترک دوچرخه می گذارند.

خوش الحان: خوش آواز، خوش خوان

خوش و بش کردن: احوال پرسی کردن

خوش آواز: خوش صدا، خوش نوا

خوش تر: خوب تر، راحت تر

خوش خوان: خوش آواز

خوش نما: زیبا، آراسته، چیزی که ظاهرش خوشایند باشد.

خوشه: تعدادی دانه، میوه یا گل که به محوری وصل باشند. (مثل خوشه ی انگور)

خون دل خوردن: رنج بسیار کشیدن، سختی ها را تحمل کردن، عذاب کشیدن

خونخوار: خون ریز، ستمکار

خویشان: جمع خویش؛ نزدیکان، وابستگان، اقوام

خیال انگیز: آنچه تخیل را برمی انگیزد یا افکار و تصوراتی به ذهن می آورد.

خیانت: مکر، حیله، ضد امانت

خیره: نگاه کردن با دقت بدون برداشتن چشم از چیزی، گستاخ، بی شرم، بی پروا، گستاخ، لجباز

خیره سری: گستاخی، بی شرمی و لجاجت

خیره شدن: توجه عمیق، نگاه کردن به چیزی بدون برداشتن چشم از آن، چشم دوختن به چیزی، نگاه کردن به چیزی با دقت

خیره کننده: جالب، چیزی که زیبایی آن، نگاهها را به سوی خود جلب می کند.

دادخواهی: عدالت خواهی

دادرسی: محاکمه، اجرای عدالت

دادگر: عادل

داده: بخشیده شده، عطاشده

دادپار: مجری عدالت، معاون دادستان، وکیل عمومی

داروندار: دارایی، مال و ثروت

دامنه ی کوه: بخش شیب دار پایین کوه

دانش اندوزی: علم آموزی، یادگیری، فراگیری دانش

داوری: قضاوت کردن

دایر شدن: تشکیل شدن، ایجاد شدن

دایه: پرورش دهنده، پرستار کودک

دائم: مداوم، همیشگی

دخمه: اتاق زیرزمینی، خانه ای که مردگان را در آن قرار می دهند.

دُر: مروارید

در استناد: پافشاری کرد، اصرار ورزید

درايستادن: پایداری و ایستادگی کردن، اصرار ورزیدن

در پوستین خلق افتادن: غیبت کردن

در میان گرفتن: دور چیزی را گرفتن، محاصره کردن

در هم فشردن: یکی کردن، در هم کردن

درايت: آگاهی، دانش، بینش

درخت گردکان: درخت گردو

درست پیمان: وفادار، درستکار، کسی که به عهد و پیمان، پای بند است.

درغلتاندن: به پایین غلتاندن

دادائیسیم: مکتبی ادبی که پیروان آن در نوشته ها و اشعار خود، کلمات را خلاف معنی واقعی آنها به کار می بردند و گاه جمله هایی نامفهوم، مشوش و شبیه هذیان تلفیق می کردند.





بغل‌تاند: به طرف پایین رها کنند.

درفش: پرچم، رایت

درفکند: انداخت، رها کرد، افکند

درگاه: آستانه‌ی در، جای ورود، محل داخل شدن

درگذرم: از دنیا بروم، بمیرم

درم: سکه‌ی نقره

درنهاد: شروع کرد، آغاز کرد

درو: برداشت کشت، چیدن گیاهان مثل گندم و برنج

دروزی: مذهبی مربوط به دوره‌ی خلافت فاطمیان مصر

دروغ‌زن: دروغگو

دروغ‌آزمای: دروغگو، دروغ‌زن

درویش: رهرو، سالک، صوفی، عارف، گوشه‌نشین

دریافتم: دانستم، فهمیدم

دریغ: افسوس، حسرت

دریغ داشتن چیزی: کوتاهی کردن

دژ: حصار، قلعه

دژاوو: آشناپنداری؛ حالتی از ذهن است که در آن فرد پس از دیدن صحنه‌ای احساس می‌کند آن صحنه را قبلاً دیده است.

دژخیمان: دشمنان

دست و پنجه نرم کردن: درگیر شدن و مبارزه کردن

دستگاه: شکوه، قدرت، عظمت

دستور: اجازه، فرمان

دشنام: فحش، ناسزا

دشواری: سختی، زحمت، مشکل

دعوی: ادعا

دفاع: نگهداری و محافظت، تلاش برای حفظ

خود در برابر دشمن

دگر‌دیزی: دگرگونی (مانند تغییر شکل نوزاد یک حشره به شفیره یا کفچلیز به قورباغه)

دگرگونی: تغییر

دل‌تنگ: اندوهگین، آزرده

دل‌انگیز: زیبا، جالب، خوب و زیبا، دل‌پسند، دل‌نشین، آنچه سبب شادی و هیجان می‌شود.

دل‌آور: بی‌باک، شجاع، دلیر

دل‌بستگی: علاقه، محبت، پیوند عاطفی نسبت به چیزی یا کسی

دل‌پذیر: پسندیده، مطبوع، دلنشین، دلخواه

دل‌تنگ: غمگین، اندوهگین

دل‌داری دهد: همدردی کند، غم‌خواری کند

دلسوز: مهربان، غم‌خوار

دل‌فریب: بسیار زیبا و جذاب، چیزی که انسان را سرگرم کند و دلش را بفریبد.

دلکش: جذاب، خوشایند

دل‌گشا: جایی بزرگ که چشم‌اندازی زیبا دارد، خوش‌منظره و باصفا، خوشایند

دل‌مه: ویژگی مایعی که لخته و منعقد شده است.

دل‌نشین: خوشایند و پسندیده، جذاب، زیبا و قشنگ

دل‌نواز: دلنشین، آنچه دل را نوازش می‌دهد.

دل‌وار: نام شهری بندری در بوشهر است.

دل‌پره: نگرانی

دل‌پیرانه: شجاعانه

دم: لحظه، زمان کوتاه

دماغ: مغز، ذهن

دمساز: سازگار، موافق

دموکراتیک: مردم‌سالارانه

دمی: لحظه‌ای

دمید: درخشید، طلوع کرد

(دمیدن): طلوع کردن و سر زدن خورشید، ماه یا ستارگان

دوره‌گرد: فروشنده‌ی بدون محل کسب و در حال حرکت

دون: پست، حقیر، خسیس، دنی، ذلیل، رذل، سفله، فرومایه

ده: روستا

دهانه: لبه، ورودی هر چیز یا هر جا

دهقان: کشاورز

دیار: سرزمین، ناحیه، طرف و سمت

دیبا: پارچه‌ای از جنس حریر رنگارنگ، نوعی پارچه‌ی ابریشمی

دیرین: قدیمی

دیوباد: گردبادی که هوا را تاریک و سیاه سازد.

ز

ذات: وجود، هستی

ذائقه: چشایی، مذاق، طعم، مزه

ذخیره: انبار کردن، اندوختن

ذوق: شور و شوق، علاقه و توانایی

ذهن: محل فکر، اندیشه

ر

رأس: واحد شمارش چهارپایان، سر، اول هر چیز، گوشه، سرگروه



زادبوم: وطن، سرزمینی که در آن تولد انجام پذیرد.	رمز: آنچه پوشیده است، راز، سرّ	راغب: مایل، علاقه‌مند
زادگاه: محل تولد	رمه: گله	رأفت: مهربانی، شفقت
زار: ناتوان، ضعیف، نحیف	رنجور: آزرده، بیمار، رنجه، غمگین، ناتوان	رامش: آرامش، آسودگی، نشاط، شادابی
زاری: گریه‌ی سوزناک، گریه کردن با صدا و ناله	روان: رونده، جاری	راندمان: بازده، بهره‌وری، عملکرد، کارایی، کارکرد
زاغ: پرنده‌ای از خانواده‌ی کلاغ در اندازه‌ها و رنگ‌های مختلف	روزنامه‌دیواری: نوشته‌ای از مطالب گوناگون که معمولاً دانش‌آموزان در مدرسه، تهیه و روی دیوار آویزان می‌کنند.	رایحه: بوی خوش
زاغک: زاغ کوچک	روشن: درخشان، تابان، آشکار، واضح	رب جلیل: خدای بلندمرتبه، خدای بزرگ
زبون: ضعیف، درمانده	رونق: رواج	ربیع: بهار، هنگام بهار
زجر: رنج، آزار	روی بگرداند: برگردد، پشت کند و پشیمان شود.	رحلت: درگذشت، وفات
زرخیز: دارای خاک حاصل‌خیز و معدن‌های باارزش	روی گشاده: چهره‌ی خندان و شاداب	رحم: دلسوزی، مهربانی، بخشیدن
زرنکار: طلاکاری‌شده، باارزش	رؤیت: دیدار، دیدن، مشاهده، نظر	رحمت: لطف و مهربانی
زرین: طلائی، آنچه از زر ساخته شده، به رنگ زرد	رویداد: اتفاق، رخداد، حادثه	رخ: صورت، چهره، گونه
زعفران: گیاهی خوشبو که ارزش غذایی و دارویی دارد.	رویش: روییدن، رستن، رشد کردن	رخت افکندن: ساکن شدن، اقامت کردن
زالال: روشن و صاف، شفاف	رهاورد: ارمغان، سوغات، هدیه	رخسار: روی، چهره، سیما
زامم: افسار، دهانه، عنان، لجام	رهرو: راه‌رونده، کسی که به راهی می‌رود.	رزم‌آوران: جنگجویان
زمره: گروه، دسته	رهگذر: عابر، آنکه از جایی عبور کند.	رزمنده: جنگجو، مبارز
زمزمه: صدای حرف زدن آهسته، پیچ‌پیچ، آوازی که به آهستگی و زیر لب خوانده شود.	رهنمای: راهنما	رست: رها شد، آزاد شد، رویید
زندگانی: زندگی، مدت عمر	رهنمود: راهنمایی، نشان دادن راه صحیح در کاری	رسوم: جمع رسم؛ رسم‌ها
زوال: نابودی، رو به نیستی رفتن	رهی: مخفف راهی	رشید: راست‌قامت، خوش‌قامت، دلاور، کسی که قامت بلند و کشیده دارد.
زورآزمای: کسی که با دیگری دست و پنجه نرم می‌کند، پهلوان، کسی که قدرت‌نمایی می‌کند.	ریاضت: سختی، مرارت	رصدخانه: مکانی که در آن به تماشای علمی آسمان و مطالعه در اوضاع ستارگان می‌پردازند.
زورق: بلم، قایق، کلب	ریزش: فرو ریختن	رطب: خرماى تازه
زوزه: صدایی شبیه صدای جانورانی مانند گرگ و شغال	ریشخند کردن: مسخره کردن	رعنا: زیبا، دلفریب

ز

رکاب‌دار: پیاده‌ای که همراه سوار راه می‌رود.

رمانتیسیم: سبک نویسندگان و هنرمندان پیرو مکتب رمانتیک



زه: چله‌ی کمان	سایه افکندن: توجه کردن، متوجه احوال	سرافرازی: سربلندی، افتخار و شکوه
زهره‌اش بدرید: ترسید	کسی گردیدن، کسی را در پناه خود آوردن	سرافکندگی: خجالت، شرمندگی
زیارت: دیدار کردن از آرامگاه‌های امامان و بزرگان دین و مکان‌های مقدس	سبقت: پیشی جستن، تقدم	سیرالله: سیر الهی، راز خداوندی، اسرار الهی
زیان‌آور: چیزی که زیان می‌رساند، آنچه موجب آسیب شود.	سبیل: طریق، راه، جاده	سرانجام: عاقبت و پایان کاری
زیرکانه: از روی هوش و خرد، هوشمندانه	سپاس: قدردانی، شکرگزاری	سربلندی: احساس افتخار داشتن، سرافرازی، افتخار
زیستن: زندگی کردن	سپاس‌داری: شکرگزاری، سپاس‌گزاری	سرپنجه: پنجه‌ی دست، سرانگشتان، کنایه از نیرو، توانایی و قدرت
زین: از این	سپاه: لشکر، گروه بزرگی از جنگجویان	سیر: ابزاری صفحه مانند از چرم و فلز که در جنگ‌ها برای دفع ضربه‌ی شمشیر به کار می‌رفت.
زینت: آرایش، زیبایی، زیور	سپری شد: به پایان رسید، به اتمام رسید	سرحال: با نشاط، شاد
زینهار: زنهار، آگاه باش، بر حذر باش	سپیده‌دم: زمان برآمدن سپیده، سحرگاه، بامداد	سرنش: نکوهش، بازخواست کردن، ملامت
زیورات: دست‌بند، گردن‌بند، گوشواره و ... که از طلا می‌سازند.	ستایش: سپاس خداوند، شکرگزاری به درگاه خدا، دعا، ستودن و آفرین گفتن	سرخسختی: مقاومت، پایداری
	ستوده: ستایش‌شده، پسندیده	سرخستن: مخلوط کردن چیزی با چیز دیگر، آغشتن
	ستوده‌اند: ستایش کرده‌اند، تحسین کرده‌اند	سرشته: مخلوط‌شده با چیزی، آغشته
ژاله: شبنم، رطوبتی که در صبح مانند قطره‌ی باران بر برگ‌ها و ... می‌نشیند.	ستوه آمدن: خسته شدن، درمانده شدن، به تنگ آمدن	سرگذشت: شرح حال
ژرف: عمیق، گود	سحاب: ابر	سرمشق: نمونه، الگو
ژرفا: گودی، عمق	سحرآمیز: جادویی، بسیار شگفت‌انگیز	سرنگون: واژگون
ژنرال: شخصی که دارای درجه‌ی عالی نظامی است.	سخت‌گیری: شدت، سخت گرفتن بر دیگران	سرنگون شدن: از بین رفتن، واژگون شدن
	سخت‌سر: مقاوم، سرسخت، لجباز	سرور: شادی، شاد شدن
	سخت‌کوشی: تلاش و کوشش بسیار	سزا: سزوار، لایق، شایسته‌ی پاداش عمل
	سخت‌گیر: شدت، سخت گرفتن بر دیگران	سزاوار: شایسته، لایق
	سیر: راز	سسستی: بی‌دوامی، بی‌حالی، تنبلی
	سرا: خانه، کاشانه، بنا، منزل	سطر: یک خط از نوشته
	سراسیمه: آشفته	سعادت‌مند: خوشبخت
	سراغ: پی چیزی رفتن، دنبال، جستن	سفال: آنچه از خاک رس زرد یا سرخ می‌سازند و آن را می‌پزند.
		سفالی: ظرف یا اشیاء گلی، چیزی که از گل رس ساخته شده.
		سفاهت: بی‌خردی، ابله‌ی

ز

ژاله: شبنم، رطوبتی که در صبح مانند قطره‌ی باران بر برگ‌ها و ... می‌نشیند.

ژرف: عمیق، گود

ژرفا: گودی، عمق

ژنرال: شخصی که دارای درجه‌ی عالی نظامی است.

س

سابق: گذشته، قبل

ساحر: جادوگر

ساخت‌وساز: ساختن، درست کردن

ساربان: شتربان، قافله‌سالار

ساطع: تابان، درخشان

ساعی: تلاشگر، کوشا

سامان دادن: به ترتیب چیدن، منظم کردن





شبیه: مانند، مثل	سوگند: قسم	سفت: سوراخ کرد، سخت
شنا: زمستان، فصل سرما	سوگوار: غم‌زده، عزادار، اندوهگین، غمگین	سقا: کسی که به تشنگان آب می‌دهد.
شتاب: شتافتن، عجله	سهل: آسان، ساده	سقوط: افتادن
شرایط: موقعیت، اوضاع و احوال، وضعیت	سهیم: بهره، نصیب	سکنی: مسکن، جای اقامت
شرب: نوشیدن	سه‌مگین: ترس آور، هراس‌انگیز، خوفناک، مهیب	سکو: سطحی بلند در خانه و بعضی جاهای دیگر
شرجی: هوای گرم همراه با رطوبت بسیار	سیار: رونده، روان	سکوت: خاموشی، بی‌صدایی
شرحه‌شرحه: پاره‌پاره، قطعه‌قطعه	سیر و سلوک: حرکت کردن و طی مسافت کردن، طی کردن مراحل تصوف برای تقرب به خداوند	سلاطین: پادشاهان
شرمسار: خجالت‌زده، شرمنده، شرمگین	سیل: جریان شدید و ناگهانی آب که معمولاً بر اثر بارش زیاد باران جاری می‌گردد.	ساله: نسل
شریان: شاه‌رگ	سیما: چهره، صورت	سلوک: رفتار، روش، شیوه
شریف: بزرگوار، دارای ارزش و اعتبار	سیمرغ: مرغی افسانه‌ای که آن را پادشاه پرنندگان دانسته‌اند، پرنده‌ای است افسانه‌ای که گویند بسیار بزرگ بوده و در کوه قاف آشیان داشته و سی‌رنگ هم گفته شده است.	سلیم: ساده‌دل، سالم، بی‌عیب
شفافیت: صاف و روشن بودن، آشکار بودن	سیمرغ: مرغی افسانه‌ای که آن را پادشاه پرنندگان دانسته‌اند، پرنده‌ای است افسانه‌ای که گویند بسیار بزرگ بوده و در کوه قاف آشیان داشته و سی‌رنگ هم گفته شده است.	سماج: پافشاری، یکدندگی
شکرانه: کاری که برای سپاس انجام می‌شود، مبارکی	شکوه: هیبت، عظمت، بزرگی، جلال	سمات: سفره
شکرسخن: شیرین‌سخن، شیرین‌گفتار	شکوه‌مند: باشکوه، باعظمت	سمج: پیگیر کارها با اصرار زیاد و به‌صورت زنده و ناپسند
شکوه: هیبت، عظمت، بزرگی، جلال	شکیبایی: صبر و تحمل	سمر: افسانه
شکوه‌مند: باشکوه، باعظمت	شگفت‌انگیز: تعجب‌آور، عجیب‌وغریب	سمساری: دلالی، واسطه‌گری
شکیبایی: صبر و تحمل	شگفت‌زده: کسی که تعجب کرده، متعجب	سمن: یاسمن، یاسمین، شبدرد
شگفت‌انگیز: تعجب‌آور، عجیب‌وغریب	شگفتی: تعجب، حیرت	سنا: بلندی، رفعت، روشنایی
شگفت‌زده: کسی که تعجب کرده، متعجب	شمایل: تصویرها، عادت‌ها، چهره‌ها	سناتور: وکیل مجلس سنا
شگفتی: تعجب، حیرت	شمنه: اندک، جزء، بو	سنجاقک: حشره‌ای زیبا و تندپرواز با دو جفت بال بلند و نازک، چشم‌های بزرگ و شاخک‌های بلند.
شمایل: تصویرها، عادت‌ها، چهره‌ها	شمنه: اندک، جزء، بو	سند: چیزی که به آن اعتماد کنند، نوشته، مدرک
شمنه: اندک، جزء، بو	شمنه: اندک، جزء، بو	سنگ خارا: نوعی سنگ سخت
شمنه: اندک، جزء، بو	شمنه: اندک، جزء، بو	سودایی: مال‌خولیایی، دیوانه‌مانند
شمنه: اندک، جزء، بو	شمنه: اندک، جزء، بو	سودمند: مفید
شمنه: اندک، جزء، بو	شمنه: اندک، جزء، بو	سوق دادن: به حرکت درآوردن، راندن، کشاندن، هدایت کردن
شمنه: اندک، جزء، بو	شمنه: اندک، جزء، بو	

س

شاخسار: شاخ و برگ، قسمت بالای درخت که پر شاخ و برگ باشد.

شاداب: تازه، باطراوت

شادکام: خوشحال

شاهد: گواه، فردی که موقع روی دادن اتفاق حضور دارد.

شاهکار: کار بزرگ و برجسته‌ی ادبی و هنری

شاهین: نوعی پرنده‌ی شکاری

شباب: جمع شاب؛ جوانان، جوانی

شب‌خیز: شب‌زنده‌دار

شبیروان: کسانی که شب را برای عبادت و راز و نیاز با خدا بیدار هستند، عبادت‌کنندگان در شب، عارفان، حق‌شناسان

سند: چیزی که به آن اعتماد کنند، نوشته، مدرک

سنگ خارا: نوعی سنگ سخت

سودایی: مال‌خولیایی، دیوانه‌مانند

سودمند: مفید

سوق دادن: به حرکت درآوردن، راندن، کشاندن، هدایت کردن



ط

طاقت: توانایی، قدرت
طاقچه: برآمدگی یا فرورفتگی در دیوار برای گذاشتن اشیا
طایفه: ایل، تیره، جماعت دودمان، سلسله، عشیره، قبیله، قوم
طبیع: جمع طبیعت؛ سرشت‌ها، نهادها
طبع: ذات، خلق و خوی، طبیعت، ذوق و استعداد
طبل غازی: طبلی که در پیشاپیش لشکر به صدا درمی‌آمد، طبل جنگی
طبله: صندوقچه
طبیپ: پزشک
طبیعت: بخشی از جهان هستی
طراز: نقش، نقش‌ونگار جامه
طراوت: شادابی، تازگی
طربناک: نشاط‌آور، شادی‌آفرین
طریقت: شیوه، روش، راه و رسم
طعام: غذا، خوراک
طعم: مزه
طعمه: خوردنی، خوراک
طعن: سرزنش، طعنه، عیب‌جویی، کنایه
طغیان: از حد خود گذشتن، بالا آمدن آب دریا
طفره: تأخیر، تعلل، سستی، گریز
طفولیت: خردسالی، کودکی
طفیلی: مهمان ناخوانده، سربار، مفت‌خور، وابسته
طلایه: پیشرو، جلودار، طلایه
طمطراق: جلال، شکوه، شوکت، تجمل، دبدبه، خودنمایی

شهباز: نوعی پرنده‌ی شکاری سفیدرنگ با پنجه و منقار قوی
شهرت: معروف بودن، مشهور شدن، آوازه
شهرت‌طلب: کسی که در پی شهرت و آوازه است.
شهریار: پادشاه، شاه، ملک
شهسوار: چابک، دلیر، شوالیه
شهیر: سرشناس
شیء: جسم مادی و بی‌جان
شید: خورشید، درخشنده، درخشان
شیدایی: عاشقی، دلدادگی، پریشانی
شیردل: دلیر، شجاع
شیرین‌زبان: شیرین‌گفتار، شیرین‌بیان، شیرین‌سخن
شیوه: راه و روش
صاحب: هم‌صحبت، یار و دوست، دارنده، مالک
صبر: شکیبایی، بردباری
صبح: شرابی که در هنگام صبح می‌خورند، صبحگاه
صبور: شکیبا، بردبار
صحبت: گفت‌وگو
صحن: داخل فضای یک بنا مخصوصاً بناهای مذهبی
صحنه: منظره‌ای واقعی یا خیالی که رویدادی را نشان می‌دهد.
صخره: تخته‌سنگ، سنگ بزرگ و سخت
صدقه: پول یا هر چیزی که به عنوان احسان و عمل خیر به فقرا بدهند.

ض

ضام: کسی که مسئولیت کار شخص دیگری را به عهده می‌گیرد.
ضامن آهو: لقب امام رضا (ع)
ضایع: تباه‌شده، تلف‌شده
ضرب‌المثل: مثل آوردن در میان کلام
ضعیف: بی‌حال و ناتوان
ضمام: مخلوطی از داروهای مختلف که به‌صورت خمیر روی زخم یا موضع دردناک می‌گذارند.
ضمیر: درون، باطن

ص

صاحب: هم‌صحبت، یار و دوست، دارنده، مالک
صبر: شکیبایی، بردباری
صبح: شرابی که در هنگام صبح می‌خورند، صبحگاه
صبور: شکیبا، بردبار
صحبت: گفت‌وگو
صحن: داخل فضای یک بنا مخصوصاً بناهای مذهبی
صحنه: منظره‌ای واقعی یا خیالی که رویدادی را نشان می‌دهد.
صخره: تخته‌سنگ، سنگ بزرگ و سخت
صدقه: پول یا هر چیزی که به عنوان احسان و عمل خیر به فقرا بدهند.





طمع: حرص، زیاده‌خواهی

طنین انداز: منعکس‌کننده‌ی صدا، پیچیدن صدا

طواف: گشتن به دور چیزی مثلاً خانه‌ی کعبه

طوفان: جریان هوای بسیار شدید و همراه با باران یا برف یا تگرگ

طوق: گردن‌بند، آنچه که گرد چیزی را فراگیرد، خطی رنگی شبیه حلقه‌ی دور گردن بعضی از جانوران به‌ویژه کبوتران

طویل: طولانی، درازمدت

طیب خاطر: آسایش خاطر، آسودگی خیال، فکر راحت

طیره: مایه‌ی سبکی و خفت

ظ

ظریف: زیبا، نیکو

ظفرمند: پیروز، فاتح

ظن: گمان، حدس

ع

عاجز: ناتوان، درمانده

عادت: آنچه بر اثر تکرار، رفتار همیشگی انسان می‌شود.

عارف: دانا، آگاه، دانشمند

عاری: بی‌بهره، به دور از چیزی

عازم: رهسپار، راهی

عاصی: نافرمان، سرکش، شورشگر

عاطفه: محبت، مهربانی

عاقبت: سرانجام، پایان چیزی، پایان کار

عالمان: جمع عالم؛ دانشمندان علوم دینی

عبارت: مجموعه‌ای از واژه‌های مرتبط به هم و بدون فعل

عبرت گرفتن: پند گرفتن

عبور کردن: گذشتن، گذر کردن

عجایب: جمع عجیب؛ شگفتی‌ها

عجب: خودپسندی، مغرور شدن

عجل‌الله تعالی فرجک: خداوند بلندمرتبه، گشایش و ظهور تو را نزدیک گرداند (دعایی که هنگام ذکر نام امام دوازدهم (ع) بر زبان می‌آورند).

عجیب: آنچه موجب تعجب می‌شود، شگفت‌انگیز، کار شگفت، شگفت‌آور

عدالت: دادگری، مطابق عدل و انصاف رفتار کردن

عدل: انصاف، عدالت، رعایت برابری

عذاب: شکنجه

عربده: داد و فریاد، پرخاشگری

عرصه: میدان، فضا، پهنه

عریان: برهنه، بدون پوشش

عزت: عزیز و گرامی بودن، سربلندی

عزوجل: خداوند بزرگ و بلندمرتبه

عزیمت: رفتن به جایی، مسافرت کردن

عشاق: عاشقان

عطار: عطرفروش

عطر: بوی خوش، ماده‌ی خوش‌بو

عطشان: تشنه

عظمت: بزرگی

عظیم: بزرگ

عقاب: تنبیه، مؤاخذه، مجازات

عقابت: جزای گناه و عمل بد کسی را دادن

علاج: معالجه، درمان کردن

علاف: بیکار

علامت: نماد، نشانه

علامه: بسیار دانشمند، انسان فاضل و دانا

علم‌گند: معرفی کند، برپا کند، مشهور سازد

علیم: بسیار دانا، عالم، اهل فضل و علم. در حکایت «درخت علم» این کلمه از روی طنز بیان شده و به معنای بی‌خبر و نادان است.

علیه: به زیان، ضرر

عمارت: ساختمان

عملیات: فعالیت‌ها، کارها

عملیات جنگی: کارهای مربوط به جنگ، حمله

عمیق: ژرف، دارای عمق

عنان: افسار، دهنه، زمام

عنایت: توجه، فیض، لطف، مرحمت

عنبرنسیم: خوش‌بو

عندلیب: بلبل

عواطف: عاطفه‌ها، احساسات

عوام: توده، خلق، مردم

عود: نوعی چوب که سوختن آن بوی خوشی می‌دهد.

عوض: تغییر دادن، جابه‌جا کردن

عهده: مسئولیت، وظیفه

عیادت: به دیدار بیمار رفتن و از او احوال‌پرسی کردن

عیان: آشکار، واضح

عیب: نقص، کمبود

غ

غارب: میان دو کتف



غازی: بندباز، شعبده‌باز، ریسمان‌باز، معرکه‌گیر، کسی که کارهای عجیب انجام می‌دهد.

غافل: بی‌خبر، فراموشکار، بی‌توجه

غایب: پنهان از چشم، آنکه در جایی حضور ندارد.

غایت: هدف، مقصد، حد نهایی، شدت، آخرین درجه، پایان، نهایت

غداری: مکاری، حیله‌گری، فریبندگی

غران: در حال غریدن، غرش‌کنان

غرش: صدای بلند و ترسناک

غرق: زیر آب رفتن و خفه شدن، فرو رفتن

غرق اندوه شد: بسیار غمگین شد

غرق شدن: فرو رفتن و خفه شدن در آب، غوطه‌ور شدن در آب یا هر چیز دیگر

غروب: پایان روز و هنگام قرار گرفتن خورشید در افق مغرب

غرور: سربلندی

غریب: ناآشنا، بیگانه

غصه: غم و اندوه

غضب: عصبانیت، خشم

غفلت: بی‌خبری، نادانی

غفلت ورزیدن: توجه نکردن، بی‌اعتنایی کردن

غلاف: پوشش، جلد، نیام، پوشش

غلام: نوکر، خدمتکار

غلبه: چیره شدن، پیروزی

غلطی: اشتباه می‌کنی

غم‌خوار: دلسوز، آنکه در غم دیگران شریک باشد.

غم‌خوارگان: جمع غمخوار؛ افراد دلسوز

غمناک: غمگین، دچار غم

غنیمت: آنچه به دست آید، سود، فرصت مناسب

غوطه: فرو رفتن در آب

غوغا: سروصدا

غوک: قورباغه

غیب: پنهان، مخفی، آنچه بر بشر پوشیده است.

ف

فاتحه: آغاز کار، اول چیزی، گشایش

فارغ: آسوده و راحت از وضعیتی سخت

فاش: آشکار، ظاهر

فاضل: دارای فضیلت و برتری در علم

فانوس: نوعی چراغ نفت‌سوز

فتنه: تباهی، فساد

فداکار: کسی که جان خود را فدا می‌کند، از خود گذشته

فر: شکوه و جلال

فراخواند: صدا زد، دعوت کرد.

فراز: جای بلند، بلندی

فراز و فرود: بلندی و پستی

فراست: زیرکی، تدبیر، هوش

فراغت: آسودگی، آسایش

فراق: جدایی

فراگیر: کلی، جهان‌شمول، رایج

فراهم نهاد: آماده کرده

فربه: چاق

فرتوت: پیر، سالخورده

فرجام: پایان، آخر، عاقبت کار، سرانجام

فرخنده: مبارک

فرسخ: واحد اندازه‌گیری مسافت تقریباً معادل ۶ کیلومتر

فرصت: وقت، زمان

فرض: تصور، پندار

فرمانروا: آنکه بر سرزمینی حکومت کند، حاکم

فرهمند: خردمند

فروتن: خود را از دیگران برتر ندانستن، متواضع، مؤدب

فرو دست: زیردست

فروزان: تابان، درخشان

فروغ: روشنی که از آتش یا خورشید می‌تابد، نور، پرتو، روشنایی

فروند: واحد شمارش هواپیما و کشتی

فریبا: بسیار زیبا

فزای: بیفزای، اضافه کن

فسرده: غمگین، اندوهگین

فضایی: مربوط به فضا

فضل: احسان، بخشش

فضولات: جمع فضول؛ نجاست‌ها، پس‌مانده‌ها، زواید

فضیلت: نیکویی، برتری

فعال: پرکار، کوشا

فعالیت: کوشش، تلاش

فقره: مرتبه، دفعه، واحد شمارش یک عمل، رویداد، موضوع

فکرت: اندیشه، فکر

فلاکت: بدبختی، ادبار، تیره‌بختی، خواری، ذلت

فلان: اشاره به شخص نامعلوم





فلق: سپیده‌ی صبح

فنا: نیستی، نابودی

فناوری: بهره‌گیری از ابزارهای علمی و صنعتی جدید در کارهای صنعتی، کشاورزی، پزشکی و...

فواره: لوله‌ی وصل به منبع که آب از آن به هوا بجهد.

فوق‌العاده: فراتر از برنامه‌ی معمولی، غیرعادی، غیرمعمول

فیروزه‌ای: به رنگ فیروزه، نوعی رنگ که آبی متمایل به سبز است.

فیض: بخشش، عطا

فیلسوفان: جمع فیلسوف؛ دانشمندان علم فلسفه

فئودال: زمین‌دار، ملاک

ق

قاب: وسیله‌ای از جنس چوب، فلز یا پلاستیک که عکس، نقاشی یا آئینه را در آن قرار می‌دهند.

قابل اعتماد: قابل اطمینان، کسی که شایسته‌ی اعتماد است.

قابله: ماما

قادر: توانا، دارای نیرو و قدرت

قافله: کاروان، گروه هم‌سفر

قالب: قطعه، تکه، پاره

قامت: قد و بالا، اندازه

قاموس: باور، اندیشه، روش، فرهنگ، لغت‌نامه

قتل عام: کشتار گروهی، دسته‌جمعی به قتل رساندن

قدما: گذشتگان

قرض: وام

قرض گرفتن: پول یا چیزی را از کسی گرفتن و

بعد از مدتی پس دادن

قرن: صد سال

قرون: جمع قرن؛ قرن‌ها

قربحه: ذوق، استعداد

قرین: نزدیک، شبیه

قسم: سوگند

قشر: لایه، پوسته

قصد: اراده، نیت، مقصود

قصر: کاخ

قضا: تقدیر، سرنوشت

قطعات: قطعه‌ها، تکه‌ها

قعود: نشستن

قل خوردن: غلتیدن، چرخیدن دور خود روی زمین

قلاده: زنجیر یا نوار چرمی یا فلزی که به گردن سگ و جانوران درنده می‌بندند.

قلعه: ساختمانی محکم و بلند با برج‌های دیده‌بانی

قله: نوک کوه یا تپه

قمری: پرنده‌ای خاکستری‌رنگ و کوچک‌تر از کبوتر

قنادی: شیرینی‌فروشی

قناعت: قانع بودن، به حق خود بسنده کردن

قوا: جمع قوه؛ نیروها

قوی‌رایی: کسی که اندیشه‌های عالی دارد، بلندنظری، استواری فکر

قهر: دلخوری، رنجش

قهقرا: واپس‌گرایی، به عقب برگشتن

قهقهه: خنده‌ی بلند

قیامت: محشر، روز رستاخیز

قیامت‌تأثیر: شگفت‌انگیز، چیزی که تأثیر

بسیار زیادی دارد، رویداد عجیب

قید: بند

ک

کاجستان: جایی که درخت کاج فراوان روییده باشد.

کاربرد: به کار بستن، استفاده کردن در کار

کارساز: مفید و اثرگذار، کارگشا

کارمّت: که برای تو بیاورم.

کاروانیان: هم‌سفران، کسانی که در یک کاروان سفر می‌کنند.

کاریز: قنات

کاستی: کمبود، نقص

کافور: ماده‌ای گیاهی به‌صورت جامد، بلوری و بی‌رنگ یا سفید، با بویی خوش و نسبتاً سمی

کامران: پیروز، موفق

کامروا: کسی که به آرزو و خواسته‌اش رسیده است، موفق

کامکار: نیک‌بخت، خوش‌بخت، پیروز

کاموا: نوعی نخ که با آن لباس‌های زمستانی می‌بافند.

کانی: معدنی، استخراج‌شده از کان (معدن)

کاهلی: تنبلی، سستی

کاوید: جست‌وجو کرد، تلاش کرد، کاوش کرد

کائنات: موجودات، مخلوقات

کبود: رنگ آبی تیره

کتب: جمع کتاب؛ کتاب‌ها



کد خدا: بزرگ و رئیس محله

کدوئن: بوته‌ی کدو، گیاه کدو

کدورت: دشمنی، رنجش، کینه، عداوت

کردار: رفتار

کردگار: خداوند، آفریدگار

کردن: جانوری خیلی بزرگ با پوست کلفت و با یک یا دو شاخ روی پوزه

کرم: لطف، جوانمردی، بزرگواری

کرم کرده: لطف کن، مهربانی و محبت کن

کریمانه: با بخشندگی زیاد

کژدم: عقرب

کسب: به دست آوردن

کسب و کار: پیشه، شغل، حرفه، کار، محل درآمد

کشمکش: ستیزه، جدال، دعوا

کفالت: سرپرستی، ضمانت، جانشینی

کفایت: کافی بودن، شایسته بودن

کفیل: سرپرست، ضامن، متعهد، وصی

کلاسیک: شیوه‌ای که تابع سبک یا نوع آثار هنرمندان قدیمی است.

کلامش: گفتار او، کلام، گفتار، سخن

کلان تر: بزرگ تر

کلبه: خانه‌ای کوچک و تنگ و باریک، خانه‌ای کوچک و فقیرانه

کله: برآمدگی پشت پای اسب

کله خود: کلاه خود، نوعی کلاه فلزی که سپاهیان هنگام جنگ بر سر می‌گذارند.

کمان: ابزار تیراندازی

کم شنوایی: ضعف در شنیدن

کمند: طناب، بند، ریسمان

کم نظیر: کم مانند

کمیاب: آنچه کم است، چیزی که به راحتی در دسترس نیست.

کمین کردن: پنهان شدن در جایی برای حمله‌ی ناگهانی

کنج: گوشه

کنجکاو: علاقه‌مندی به دانستن چیزی

کنونی: زمان حال، متعلق به زمان حاضر

کنیزک: خدمتکار، زنی که برده باشد

کوبه: وسیله‌ای فلزی که بر روی در خانه‌ها قرار داشت و برای آگاه کردن ساکنین خانه کوبیده می‌شد.

کوتاه نظر: کوتاه بین، تنبل

کوچ: مهاجرت، از جایی به جایی رفتن

کوشند: بکوشند، تلاش کنند

کول: شانه، دوش

کوهسار: کوهپایه، کوهستان

کهان: جمع که؛ کوچکان، خردان

کهن: قدیم، گذشته

کهنسال: پیر، سالخورده

کینه: دشمنی کسی را در دل داشتن

کیهان: عالم، دنیا، جهان

گ

گام: قدم

گاهواره: گهواره

گذرگاه: محل عبور، جای گذر، راه‌گذر

گذشتگان: درگذشته‌ها، کسانی که از دنیا

رفته‌اند

گران: سنگین

گران بها: دارای قیمت زیاد، گران قیمت، قیمتی، بالارزش

گرانروی: مقاومت یک مایع در برابر جاری شدن

گران سنگ: سنگ بزرگ و سنگین

گرانمایه: هر چیز قیمتی، بالارزش، گران بها

گرای: بپذیر

گراییدن: رو آوردن، پذیرفتن

گرد: شجاع، دلیر

گرد آمدن: جمع شدن

گردش علمی: گردش دسته‌جمعی دانش‌آموزان

گردن کشان: در شاهنامه به معنای پهلوانان، بزرگان و قدرتمندان

گرده: نان کم حجم و نازک

گرزن: تاجی بسیار بزرگ و سنگین که آن را بر بالای تخت پادشاه و بالای سر ایشان با زنجیر طلا می‌آویختند.

گرمايه: حمام

گریز: فرار

گریزان: گریزنده، شتابان

گریزان بودن: فرار کردن از کسی یا چیزی، بیزار بودن

گریستن: گریه کردن

گزارش: شرح و بیان کارهای انجام گرفته

گزاف: دروغ، لاف

گزیر: چاره، علاج

گسترده: پهن کرد

گسترده: وسیع، بزرگ





گفتار: سخن

ل

لفظ: زبان

لنج: قایق بزرگ موتوری

لؤلؤ: مروارید، لؤلؤ تر (مروارید درخشان)

لیز خورد: سر خورد، لغزید

لیل: شب

لئیم: پست فطرت، خسیس، دنی، رذل، فرومایه

م

ماتم برد: تعجب کردم، حیرت کردم

مادام که: تا زمانی که، تا هنگامی که

ماسوا: موجودات، مخلوقات، غیر از خدا

ماشاءالله: هرچه خدا بخواهد، هنگام دعا و بیان شگفتی به کار می‌رود، آنچه خدا خواست

مافیا: هر سازمان تروریستی مخفی

ماکیان: مرغان خانگی

مالک: دارنده، صاحب

مأمن: پناهگاه، جای امن

مانع: جلوگیری‌کننده، سد

ماهر: زبردست، کاردان، کسی که کاری را به خوبی انجام می‌دهد.

ماهرانه: بامهارت، استادانه

مایه: مقدار، اندازه

مأمور: آنکه به فرمان کسی برای انجام کاری انتخاب می‌شود.

مباحثه: گفت‌وگو، گفت‌وگو، بحث، جدل

میاد: نباشد

مبالغه: زیاده‌روی، اغراق

مبانی: جمع مبنی؛ عمارت‌ها، بناها

لابد: ناچار، ناگزیر

لابه‌لا: در میان

لابه‌لای: وسط، میان چیزی

لاشه: جسد

لاف زدن: گفتار بی‌پهلو، گزافه‌گویی

لاک: پوشش محکم بعضی از جانوران مانند لاک‌پشت

لالایی: ترانه و آوازی که مادران برای خواباندن کودک خود می‌خوانند.

لایق: سزاوار، شایسته، برازنده

لایسیته: سکولاریته؛ دخالت نکردن دین در امور دولتی و حکومتی

لبریز: پر، سرشار، لبالب

لبه: کنار

لحظه: زمان خیلی کوتاه

لحظه‌شماری: انتظار کشیدن، پیوسته منتظر کسی بودن

لحظه‌شماری کردن: بی‌صبرانه منتظر چیزی بودن، ناآرامی و بی‌طاقتی کردن

لحن: آهنگ

لذت: حالت خوشایند و خوب

لظافت: نرمی

لظایف: جمع لطیفه؛ سخنان کوتاه، خوش مزه و طنزآمیز، نکته‌های دقیق و ظریف

لطف: محبت، مهربانی

لطیف: ملایم، نرم و خوشایند

لغزنده: لیز

گلدسته: جای بلندی که در مساجد برای دور رفتن صدای اذان‌گویان می‌سازند و آن نزدیک گنبد مسجد قرار دارد.

گلگون: سرخ‌رنگ، به رنگ گل سرخ

گیلی: ساخته‌شده با گِل

گمان: حدس، خیال، اندیشه، فرض

گمرک: اداره، سازمان یا جایی که مالیات کالاها را واردشده به کشور یا کالاها را در حال خروج از کشور، مشخص و گرفته می‌شود.

گنبد: سقف بزرگ مساجد و بعضی اماکن به شکل نیم‌کره، گاهی به معنای آسمان، نوعی ساختمان دایره‌ای‌شکل که معمولاً با آجر ساخته می‌شود.

گنج: مجموعه‌ای گران‌بها از چیزهای قیمتی مانند طلا، نقره و جواهر

گنجینه: جای گذاشتن گنج، خزانه

گوارا: خوب و لذت‌بخش

گودال: چاله، جایی فرورفته در زمین

گوش خراش: صدای بسیار شدید و آزاردهنده

گوهر: سنگ قیمتی مثل الماس، مروارید، زمرد و یاقوت

گوهرفشانی: گوهر فشاندن، پراکندن مروارید

گویا: رسا، روشن، آشکار

گویی: انگار، مثل اینکه، مانند اینکه

گهر: مخفف گوهر، مروارید

گیتی: پهنه‌ی کره‌ی زمین، جهان

گیتی‌پناه: جهان‌پناه



مباهات: فخر کردن و نازیدن به چیزی	مجازات: تنبیه	مخاصمه: دشمنی کردن، کشمکش، دشمنی، عداوت
مبهوت: دچار بهت و حیرت، حیران	مجال: فرصت	مخاطب: کسی که با او سخن گفته می‌شود.
مبین: آشکارکننده، روشنگر، گویا، نشانگر	مجامله: چرب‌زبانی، زبان‌بازی، خوش‌رفتاری	مخالفت: موافق نبودن، ضدیت
متابولیسیم: سوخت‌وساز	مجمل: خلاصه، فشرده، مختصر	مختصر: کم، کوتاه، گزیده
متانت: سنجیده رفتار کردن، با ادب و احترام رفتار کردن	محاسبه: حساب کردن	مختلف: گوناگون
متأثر: اثرپذیر	محاصره: دور چیزی را گرفتن، بر جایی یا کسی هجوم بردن، اطراف کسی یا جایی را احاطه کردن	مخفی: پنهان
متجاوز: ستمگر، کسی که به دیگران ظلم می‌کند.	محافظة: مواظبت کردن، نگهداری، مراقبت، نگهداری کردن، حفظ کردن، مراقبت کردن	مخلص: صادق، دارای اخلاص و راستی
متحرک: دارای حرکت	محال: نشدنی، غیرممکن	مخصصه: گرفتاری، تنگنا
متحیر: سرگشته، شگفت‌زده، حیرت‌زده، گرفتار حیرت و سرگردانی	محبوب: دوست‌داشته‌شده، پسندیده	مداخله: دخالت، دخل‌وتصرف، پادرمیانی
متدین: دین‌دار	محتاج: نیازمند	مدارا: با نرمی و ملایمت رفتار کردن
متعبّد: عبادت‌کننده	محترم: قابل احترام	مدافعان: جمع مدافع؛ دفاع‌کنندگان، کسی یا چیزی که از دیگران در برابر حمله‌های احتمالی دفاع می‌کند.
متعدد: بسیار، فراوان	محراب: محل ایستادن امام در مسجد، طاق درون مسجد که به طرف قبله باشد.	مداوا: درمان کردن، معالجه
متعصب: خشک‌مغز، کوردل، غیرتی	محسوس: آشکار، واضح، هویدا	مدرنیسیم: طرفداری از آنچه نو و بدیع باشد؛ راه و رسم جدید
متغیّر: خشمگین، عصبانی، دگرگون، دگرگون‌شده	محصور: محاصره‌شده، احاطه‌شده به وسیله‌ی دیوار	مدعی: ادعاکننده
متفق: هماهنگ، با هم یکی شده	محفّل: مجلس	مدهوش: بی‌خبر از خود، بیهوش، عاشق و شیفته، حیران، متحیر و سرگردان
متفکرانه: در حال تفکر، اندیشمندانه	محقر: کوچک، ناچیز، حقیر	مذلت: خواری و پستی
متقیان: جمع متقی؛ پرهیزکاران	محکم: استوار، ثابت	مراّد: خواست، آرزو
متکی: دلگرم، تکیه‌زده	محلّه: قسمتی از یک شهر یا روستا	مراسم: جمع مرسوم؛ رسم‌ها، آیین‌ها
متمادی: طولانی	محنت: رنج، سختی	مراقب: نگهبان، مواظب، نگهداری
متنوع: گوناگون	محو چیزی شدن: فقط به یک موضوع اندیشیدن، غرق در کاری شدن، با تمام حواس به چیزی نگاه کردن	مراقبت: مواظبت، نگهداری
متوجه: توجه‌کننده، روی‌آورنده	محوطه: جایی نسبتاً بزرگ که دورتادور آن را با دیوار ببندند.	مربی: کسی که چیزی را یاد می‌دهد.
مثقال: واحد وزن معادل ده گرم	محیط: مکان اطراف شخص یا چیز	مرتب: دارای نظم و ترتیب
مثنوی: شعری دارای دو مصراع که هریک از ابیات آن هم‌قافیه اما متفاوت با بقیه‌ی ابیات باشد.	مخاصمت: دشمنی، خصومت	مرجع: آن کس یا آنچه که برای دسترسی به اطلاعات به او یا آن مراجعه می‌کنند.
مجادله: گفت‌وگوی تند به منظور مغلوب کردن دیگری		





مهربانی	مهرمت:	مستول: کسی که کاری بر عهده دارد و اگر به آن عمل نکند، از او بازخواست می‌شود.	معالجت: معالجه کردن، درمان کردن
جسد حیوان، حیوان مرده، لاشه	مردار:	مشاجره: با هم نزاع و دعوا کردن	معتدل: آب‌وهوایی که نه گرم است نه سرد.
کسانی که در مناطق مرزی کشور زندگی می‌کنند.	مرز نشینان:	مشام: بویایی، شم، بینی	معتقد: باورکننده، ایمان آورنده
نرسد، امیدوارم نرسد، فعلی است که برای دعا و نفرین به کار می‌رود.	مرساد:	مشاور: راهنما، کسی که با او درباره‌ی کارها مشورت کند.	معذرت خواهی: عذرخواهی
پرندگان	مرغان:	مشاورت: با هم مشورت کردن، هم‌فکری	معراج: به سوی آسمان رفتن (در مورد پیامبران)
چمنزار، سبزه‌زار	مرغزار:	مشائق: بسیار علاقه‌مند، آرزومند	معرفت: شناخت کسی یا چیزی، شناخت به علم و دانش
خوب، پسندیده، زیبا	مرغوب:	مشخص: معلوم، آشکار	معروف: کسی یا چیزی که نزد همه شناخته شده است.
جوهر، دوات	مرکب:	مشفق: دلسوز، مهربان	معصومانه: همراه با معصومیت و پاکی
جوانمردی، مردانگی	مروت:	مشقت: سختی، رنج	معطل: بیکار، بلا تکلیف
مطالعه کردن مطلبی به صورت تند، بازخوانی	مرور:	مشک: ماده‌ای روغنی بسیار معطر و خوشبو	معلق: چرخ‌زده
شاگرد	مرید:	مشهور: معروف، دارای شهرت	معلق‌زن: کسی که سر را به جای پا قرار می‌دهد، آویزان
افزونی، فراوانی، افزونی، بیشی	مزید:	مشورت: نظر دیگران را خواستن	معلوم: واضح، آشکار
خبر خوب	مژده:	مشوش: پریشان، آشفته	معمول: متداول
جدا، سوا	مستثنی:	مصاحبت: هم‌صحبتی، دوستی	معمولاً: بیشتر وقت‌ها
پذیرفته‌شده، برآورده‌شده	مستجاب:	مصادف: مقارن، برابر، هم‌زمان	معیشت: معاش، آنچه با آن گذران زندگی می‌کنند.
همیشگی، دائمی	مستدام:	مصالحه: آشتی، سازش، صلح، دوستی	مغفرت: بخشش گناهان، آمرزش
آماده، زرنگ، باهوش	مستعد:	مصحف: قرآن	مغیلان: درختچه‌ای خاردار که از آن صمغ عربی به دست می‌آید.
شنونده	مستمع:	مصطفی: برگزیده و پاک	مفتون: شیفته، عاشق
فقیر	مستمند:	مصمم: تصمیم به انجام کاری گرفتن	مفید: سودمند، بافایده
پوشیده، پنهان	مستور:	مصنوعی: غیرواقعی، ساختگی	مقابله: رویارویی، مواجهه
بسته‌شده	مسدود:	مصیبت: رویداد دردناک و غم‌انگیز، رنج و سختی	مقاصد: خواسته‌ها، مقصدها
سرایت‌کننده	مسری:	مطالب: گفته‌ها، نوشته‌ها، موضوع‌ها	مقام: جایگاه، درجه
نیازمند، تهی دست	مسکین:	مظهر: نماد، نشانه	مقاومت: ایستادگی، پایداری
کشتارگاه، قتلگاه	مسلخ:	معارف: جمع معرفت، معرفت‌ها، دانش‌ها	
گذرگاه، راه، جاده	مسیر:	معاصر: هم‌زمان، هم‌دوره	





مقدونیه: نام شهری قدیمی در یونان که اسکندر در آن به دنیا آمده بود.	ملول: غمگین، آزرده	مورچه
مقر: جایگاه، ستاد، قرارگاه، مرکز، مکان	ملّی: مربوط به همه‌ی مردم یک کشور	موزون: خوش‌آهنگ، آهنگین، متناسب، دارای وزن و آهنگ، سنجیده
مقرر: معلوم، تعیین شده	مملکت: کشور، حکومت، سرزمین، میهن	موسم: هنگام، وقت و زمان چیزی
مقرها: مکان‌ها، جایگاه‌ها	من: واحد اندازه‌گیری وزن معادل ۱۲ کیلوگرم، دو من معادل ۲۴ کیلوگرم	موشک: موش کوچک
مقصود: نیت، خواسته، آرزو	مناجات: خواستن برآورده شدن حاجت از خداوند، راز و نیاز کردن با خداوند	موضوع: آنچه درباره‌ی آن گفت‌وگو می‌شود.
مکارم: نیکویی‌های اخلاقی	منازعه: جدال، کشمکش، نزاع، درگیری، ستیزه	موفق: به‌مقصودرسیده، پیروز
مکتب: محل درس خواندن، نام مدرسه در گذشته	مناظر: منظره‌ها، چشم‌انداز	موفقیت: پیروزی
مکتب‌خانه: مکانی که در آن کودکان به شیوه سنتی آموزش می‌دیدند.	مناظره: مباحثه، بحث کردن با یکدیگر همراه با دلیل برای اثبات درستی نظر خود	موقت: دارای زمان محدود و معین
مکت: توقف، درنگ	مناقشه: ستیز، بحث، کشمکش، درگیری	مونس: همدم، یار
مکر: فریب، حيله	منتقد: کسی که آثار ادبی و هنری را مورد بررسی قرار می‌دهد و عیب‌ها و نیکویی آنها را آشکار می‌سازد، نکته‌گیر	مویز: ریزترین رگ خونی که خون از سرخرگ به آن می‌رسد.
ملازمان: همراهان	منتقل کردن: جابه‌جا کردن، انتقال دادن	مویه: گریه و ناله
ملاطفت: محبت، مهربانی	منزه: پاک، مقدس، بری	مهار: کنترل، افسار
ملافه: پارچه‌ی نسبتاً پهن و نرم که روی تشک و پتو می‌کشند.	منسجم: یک‌پارچه، نظام مند، هماهنگ	مهارت: توانایی انجام کاری به نحو شایسته
ملال: بی‌زاری، غم، اندوه	منظم: آراسته و مرتب، بانظم	میهان: بزرگان، مهتران
ملت: مردمانی که بر یک دین و آیین باشند.	منع کردن: بازداشتن، دور کردن	مُهان: مورد اهانت قرار گرفته، خوارشده، ذلیل
ملحق: متصل، پیوسته	منعقد: برپاشده، برقرار	مهتر: خدمتکار، کسی که از چهارپایان در طوبله مراقبت می‌کند.
ملعون: گجسته، لعنتی، لعن‌شده، نفرین‌شده، منفور	منوال: روش، روند، شیوه، سیاق	مهد: هر جایگاهی که برای کودکان آماده کنند، گاهواره
مَلِک: پادشاه	مواد سمی: موادی که به بدن ضرر می‌رسانند.	مهر: خورشید، ماه اول پاییز، محبت، دوستی
ملک: سرزمین، کشور، آب و خاک، زمین در تصرف کسی	موتد: روحانی زرتشتی	مهرگان: اوایل پاییز، ماه مهر
مُلک: پادشاهی، کشور، سرزمین، قلمرو	مؤثر: اثرگذار	مهرورزی: مهر و محبت کردن
ملل: جمع ملت؛ ملت‌ها	موجز: فشرده، خلاصه، کوتاه، مجمل، مختصر	مهوش: زیبا، ماهرخ، ماهرو، مهسا
ملموس: قابل لمس، لمس‌کردنی	موحد: خداشناس، یکتاپرست	مهیب: ترسناک، وحشتناک، هراس‌انگیز
ملودی: نوا، آهنگ خوشایند	مودی: آزاردهنده، اذیت‌کننده، آسیب‌رساننده، موجود مزاحم	می‌ریابند: می‌دزدند
		میکروارگانیزم: ریزجاندار



ن

نظاره می‌کرد: نگاه می‌کرد، تماشا می‌کرد	نام یافت: نامیده شد، خوانده شد	
نظافت: پاکیزگی، تمیزی	نام آشنا: شناخته شده، معروف، مشهور	
نظامیه: مدرسه‌ها یا دانشگاه‌هایی که خواجه نظام‌الملک بنا کرده بود.	نامزد: بر عهده گرفتن کاری	نامنی: نبودن امنیت و آسایش
نظیر: مثل و مانند	نامور: معروف، مشهور	ناب: خالص
نعمت: هر چیزی که باعث آسایش زندگی و شادکامی شود.	نامی: محبوب و گرامی	ناباوری: باور نداشتن
نغز: دل‌نشین، خوشایند	ناهماهنگی: بی‌نظمی	نایاک‌رای: بداندیش، بدگمان
نغمه: آهنگ یا ملودی، آواز، سرود، صدای خوش	ناو جنگی: کشتی دارای تجهیزات جنگی	ناپدید شدن: پنهان گشتن، پنهان شدن
نفاق: دورویی، دشمنی، ربا، سالوس	ناودان: لوله‌ای که آب پشت‌بام از داخل آن پایین می‌آید.	ناپسند: نامناسب
نفرین: دعای بد برای مرگ	ناید: نمی‌آید	ناتمام: کامل نشده
نفوذ: فرورفتن، اثر کردن	ناید به بار: سودی به دست نمی‌آید، فایده‌ای ندارد.	ناتورالیسم: طبیعت‌گرایی؛ مکتبی که به تقلید دقیق طبیعت توجه دارد و معتقد است که باید طبیعت را مطابق با واقع و چنانکه هست توصیف و مجسم کرد.
نفوذناپذیر: غیرقابل نفوذ، غیرقابل عبور	نیات: گیاه، رستنی	ناچار: ناگزیر، مجبور
نفیر: فریاد، ناله	نجوا: سخن آهسته	ناخالص: آلوده
نقاهت: ناخوشی، کسالت، بیماری	نخجیر: شکار، حیوانی را که شکار کنند	ناراضی: ناخشنود
نقش: تصویر، رسم	نخست: آغاز، ابتدا	نارنجک: نوعی بمب دستی
نقش‌ونگار: شکل‌های رنگارنگ و گوناگون	نخل: درخت خرما	نارو: فریب، مکر، ناجوانمردی
نقص: عیب، کمی و کاستی	نذر: آنچه شخص بر خود واجب کند در راه خدا انجام دهد.	ناروا: ناحق، ناسزا، ناشایسته، ناشایست
نکو: نیکو، خوب و پسندیده	نرم‌نرمک: آرام‌آرام، آهسته	ناسازی: مخالفت کردن، عدم موافقت
نکوهیده: زشت، ناپسند	نزاع: جنگ، ستیزه، درگیری	ناصواب: نادرست، غلط
نگارین: زیبا	نساجی: بافندگی	نافذ: جاذب، گیرا، نفوذکننده
نگاشتن: نوشتن، می‌نگارد، می‌نویسد	نسخه‌برداری: رونویسی کردن، بازنویسی کردن	ناقوس: زنگ کلیسا
نگران: دلوپس	نشاط: شادی، خوشحالی، شادابی، شوق	ناکام: کسی که به آرزویش نرسیده است، محروم، ناامید
نگریست: نگاه کرد	نشاط‌انگیز: شادی‌بخش، آنچه موجب شادی می‌شود.	ناگزیر: ناچار، حتمی
نگون‌اقبال: بدبخت، تیره‌بخت	نشان: علامت، نشانه	ناگوار: سخت، ناخوشایند، غیرقابل تحمل، دشوار، ناپسند، ناشایست
نگین: سنگ قیمتی که روی انگشتر می‌گذارند.	نشانیید: گذاشت، قرار داد	نالان: ناله‌کننده
نماد: نشان یا علامتی با معنای خاص	نشست و برخاست: رفت‌وآمد کردن	نالی: نیشکر
نمایانگر: نشان‌دهنده، آشکارکننده	نشیب: سرازیری	



نماینده: کسی که از طرف کسی یا گروهی، کاری انجام می‌دهد.

نمودی: نشان دادی

نوازی: مهربانی و نوازش نکنی، محبت نکنی.

نوا: لوازم مورد نیاز زندگی

نواحی: ناحیه‌ها، منطقه‌ها، بخش‌ها

نورافشانی: چراغانی کردن، پر نور کردن فضا و محیط

نوبن: جدید، منسوب به نو

نه گویای تو: گویای تو نیست، از تو یاد نمی‌کند.

نهاده است: قرار داده است

نهار: روز، در فارسی به غذای ظهر هم گویند.

نهل: شاخه و بوته‌ی کوچکی که تازه کاشته شده باشد، درختچه‌ی نورس

نهنان: پنهان، مخفی

نهنانی: پنهانی

نهایت: پایان، انتها

نهراسد: نترسد، هراس نداشته باشد، بیم نداشته باشد

نیازمند: فقیر، محتاج

نیازموده: آنچه که آزمایش نشده، تجربه نشده

نیاکان: گذشتگان، پدران

نیام: پوشش، غلاف

نیایش: دعا و راز و نیاز با پروردگار، پرستش خداوند

نیت: قصد انجام دادن کاری

نیرنگ: فریب، حيله

نیرومند: دارای زور و قدرت، قوی

نیک‌اختری: خوشبختی

نیک‌نامی: معروف بودن به خوبی، خوش‌نامی، نام نیکو داشتن

نیکی فزا: افزایش‌دهنده‌ی خوبی

نیل: دستیابی به چیزی

نیلوفری: به رنگ نیلوفر، کیبود، آبی آسمانی، مقصود از چرخ نیلوفری، آسمان است.

نیلی: رنگ آبی تیره، کیودرنگ

نیمروز: میان روز، وسط روز

و

واپسین: آخرین، پایانی

وادار کردن: مجبور کردن

وارونه: برعکس

واضح: آشکار، روشن

واعظ: وعظ‌کننده، پنددهنده، اندرزدهنده

واقعه: رویداد، اتفاق

واقعییت: آنچه که درست مطابق با واقع و صحیح است.

واجب: واجب بودن، لزوم، ضرورت

وحوش: جانوران وحشی، جانوران اهلی نشده

وحی: آنچه از سوی خداوند بر پیغمبران نازل شود.

وخیم: دشوار، بد و زشت

وداع: خداحافظی

ورد: ذکر، دعا، حرف یا جمله‌ای که مداوم تکرار می‌شود.

ورطه: پرتگاه

ورم: برآمدگی، آماس

وسواس: شک و تردید فراوان، تردید بیش از حد در انجام کاری، دقت بیش از حد در جزئیات کاری

وسیع: پهناور، دارای فضای زیاد

وصف‌ناپذیر: غیرقابل توصیف، وصف‌نشدنی

وطن: میهن، کشور

وطن کردن: اقامت کردن در جایی، مسکن گرفتن

وعده: قولی که به کسی درباره‌ی انجام عملی داده می‌شود.

وقار: بزرگواری

وقب: فرورفتگی اندام مانند گودی چشم

وقفه: فاصله‌ی زمانی کوتاه، درنگ، ایست

وقوع: اتفاق افتادن

ولا: محبت و دوستی، ولایت

ولایت: شهرستان‌ها، مناطق

ویران: خراب

ویرانه: ویران شده، جای بدون امکانات زندگی

ویژه: خاص، مخصوص

ویولن: یکی از سازهای موسیقی

و

هاج و واج: شگفت‌زده، گیج

هجر: جدایی، دوری

هجران: جدایی و دوری

هجوم: حمله‌ی ناگهانی، تاختن، یورش

هخامنشی: نام سلسله‌ای از پادشاهان ایرانی در روزگاران کهن

هراس: ترس، احساس نگرانی

هراس‌انگیز: ترسناک، وحشتناک، ترس‌آور

هریسه: نوعی آش، حلیم، غذایی است از گوشت و حبوبات.





ی

هزینه: خرج، صاف کردن مال و پول

هلاک: نابودی، نیست شدن، نابود کردن، از بین بردن
هما: پرنده‌ای افسانه‌ای که اگر سایه‌اش بر سر کسی بیفتد، آن شخص سعادت‌مند می‌شود.

یاخته: کوچک‌ترین واحد زنده‌ی تشکیل‌دهنده‌ی اندام‌های موجود زنده؛ سلول
یاقوت: سنگ قیمتی به رنگ‌های سرخ، زرد و کیود

یال: موهای گردن شیر و اسب

یأس: ناامیدی، دل‌سردی

یتیم: کودکی که پدر خود را از دست داده باشد.

یزدان: آفریدگار، خدا، پروردگار

یقین: آگاهی دقیق، اطمینان کامل

یک‌چند: مدتی، چندی

یک‌غازی: بی‌ارزش، ناچیز

یکنواخت: یکسان

یورش: حمله، هجوم، تاخت‌وتاز

هم‌بازی: دوست، یار

همبستگی: همراهی، همدلی، اتحاد

همت: قصد، اراده و عزم قوی

همتا: همانند، مثل

هم‌فکری: با هم درباره‌ی موضوعی فکر کردن

همگن: هم‌نوع، شریک

هم‌نوعان: افرادی که از یک نوع هستند، هم‌جنس.

هم‌همه: قیل و قال، صدای گفت‌وگوی افراد زیاد که در یک جا جمع شده باشند، سروصدا، شلوغی

هنگامه: جمعیت مردم، معرکه، فریاد و غوغا، هیاهو، وقت، زمان

هوس: میل، آرزو

هویدا: آشکار، روشن

هیاهو: سروصدا

هیجان: شور و شوق

هیجان‌زده: دچار حالات عاطفی تند

هیدر: جانوری از نوع پلیپ، ساکن آب‌های شیرین با بدنی استوانه‌ای شکل و باریک و دارای چندین شاخک در یک طرف خود.

هیمه: هیزم، سر شاخه‌ی خشک درخت

هین: بدان، آگاه باش

